

شناخت خلق و خوی
آقای
جلال‌الدین فارسی

از زبان خودش، شهید دکتر چمران
و
آقای دکتر صادق طباطبائی
و
«اسود»

دوشنبه ۲۸ فروردین ۱۳۸۵ - شماره ۵۹

صفحه ۷ روزنامه اعتماد ملی

گفتگو با جلال‌الدین فارسی اختلافات ما ناشی از کشمکش‌های گروهی بود آرش غفوری

از چالوس که سه، چهار کیلومتری به سمت نوشهر می‌روید و درون یک خیابان فرعی به سمت راست، روستایی وجود دارد به نام «تازه آباد» که قرار مصاحبه‌ام را با جلال‌الدین فارسی یکی از انقلابیون اولیه و کاندیدای ابتدایی حزب جمهوری اسلامی در رقابت با بنی‌صدر در آن‌جا می‌گذارم. مکان مصاحبه پیشنهاد اوست که اکنون مدتی است دور از هیاهوی شهر در این روستای خوش آب و هوا روزگار می‌گذرانند، اما زمان مصاحبه که یکی از روزهای تعطیل دهه اول فروردین ماه است به پیشنهاد من مطرح می‌گردد تا از او در مورد انقلاب، گذشته و آینده‌اش بپرسم. هر چند ثمره چهار ساعت صحبت مدام ما در بسیاری گفته و نکته‌ها قابل چاپ نیست و بیان درد دل‌های مردی است که به حکم شناسنامه‌اش که محل تولد پدر را هرات، شهری در نزدیکی ایران اما در افغانستان نشان می‌دهد از

حضور در رقابت‌های ریاست جمهوری اول منع می‌گردد^(۱). داستان‌های جنجالی راجع به این مبارز قدیمی مانند پرونده قضایی که بعدها در یک درگیری مسلحانه به او منصوب می‌شود^(۲) هم در این مصاحبه تکرار نمی‌گردد، اما بیان خاطراتی از حضور در لبنان، انتقاد و تعریف از مهدی بازرگان و در نهایت هم تجلیل از مصدق و رد پیش‌نویس اولیه قانون اساسی در مجلس خبرگان فصل‌هایی از این مصاحبه هستند که به هزار و یک دلیل، خیلی شکافته نمی‌شوند، شاید که در فرصتی دیگر بتوان تمام آنچه را که این مرد، با اعتماد به نفس فوق‌العاده‌اش بیان می‌کند مکتوب نمود. اما تا آن زمان بخوانید که جلال‌الدین فارسی چگونه اهداف انقلاب را محقق نشده می‌داند و می‌گوید که چون هیچ نظریه اصولی برای تداوم انقلاب و این‌که انقلاب را چگونه پیش ببریم وجود نداشت، اختلافات ما به جای توجه به این‌ها در کشمکش‌های گروهی و دار و دسته‌ای خلاصه

۱. با آن‌که فارسی خود در تدوین قانون اساسی نقش داشت و علی‌القاعده باید می‌دانست که شرط ریاست جمهوری در ایران ایرانی‌الاصل بودن است و او ایرانی‌الاصل نبود با این حال خود را کاندیدا کرد.

۲. آقای فارسی در مهرماه سال ۱۳۷۱ با تفنگ شکاری کالیبر پران بدون پروانه مجاز در طالقان شخصی به نام آقای محمدرضا رضاحانی را که مترجم زبان و قبل از انقلاب کتابش منتشر شده بود و در مزرعه شخصی مشغول کار بود با شلیک سه گلوله به قتل رساند درحالی‌که طبق قانون متهم به قتل باید تا پایان رسیدگی و حکم قطعی دادگاه در زندان بماند برخلاف قانون قبل از دادگاه اول با قید وثیقه آزاد شد. و در دادگاه اول به قتل شبه عمد و در دادگاه دوم به قصاص محکوم گردید درحالی‌که اختلاف دو دادگاه باید در هیأت عمومی دیوان عالی کشور مورد بررسی قرار می‌گرفت برخلاف روال به دادگاه سوم محول و در دادگاه سوم به قتل خطئی و پرداخت دیه محکوم گردید.

می شد.

جمله‌ای منسوب به شما در زمان عضویتتان در نهضت آزادی وجود دارد با این مضمون که این شما نیستید که عضو نهضت آزادی هستید بلکه نهضت آزادی عضو شماست.

من وقتی وارد نهضت آزادی شدم تقاضای عضویت پر نکرده بودم، همین آقای دکتر عباس شیبانی اعتراض کرد و گفت که به چه دلیل من به عنوان مسوؤل تعلیمات و تبلیغات انتخاب شدم. به همین دلیل هم بعدها گفتم که نهضت آزادی عضو من بود، نه اینکه من عضو نهضت آزادی باشم.

چرا فرم عضویت پر نکردید؟

چون این کارها را قبول نداشتم.

کارهای نهضت آزادی را؟

نه خیر، نهضت آزادی در آن زمان مترقی‌ترین حزب بود و بعد از قیام امام اعضای هیأت‌های مؤتلفه مثل صادق امانی و صادق اسلامی به نهضت آزادی پیشنهاد دادند تا شاخه‌ای از نهضت شوند. مهندس بازرگان هم هر چند تا کودتای ۲۸ مرداد به جدایی دین از سیاست اعتقاد داشت و در اسلام تنها به زندگی فردی توجه می‌کرد، اما بعد از کودتا وارد نهضت مقاومت ملی شد و به آیت‌... طالقانی پیوست که بخش ارزنده زندگی مهندس بازرگان هم آفریده مرحوم طالقانی است. بعدها هم در جریان تشکیل جبهه ملی دوم دکتر مصدق از بازرگان و طالقانی حمایت کرد چون آن‌ها را ادامه‌دهنده راه مقاومت می‌دانست. به همین دلیل هم وقتی که من از زندان آزاد شدم

و آیت... طالقانی به من پیشنهاد کرد که دیگر به مشهد نروم و با نهضت کار کنم قبول کردم. اما نمی خواستم فرم عضویت پر کنم. قبل از این اتفاقات هم البته ما نهضت مقاومت را داشتیم که بعد از کودتای ۲۸ مرداد تشکیل شده بود. گفته می شود همین ها هم بودند که با ناصر در مصر تماس داشتند.

نهضت مقاومت یک هیأت فعالین داشت که کمیته اجرایی تشکیلات بود و از ۴۰ نفر تشکیل شده بود. فعالیت هایی بعدها در امتداد حرکت نهضت انجام گرفته مانند تماس با ناصر و امکاناتی که او در لبنان و عراق دوران عبدالرحمان عارف در اختیار آنها قرار داد که چون محرمانه بود فقط عده ای مانند نهضت آزادی ها می دانند. در این ماجرا دکتر چمران هم از امریکا به لبنان رفت، هر چند نتیجه این کار با شکست مواجه بود و دوباره به امریکا برگشت.

البته دکتر چمران بعد از آن ماجرا باز هم به لبنان رفت.

بلی، ایشان بعدها زمانی که یک سال از حضور من در لبنان می گذشت با وساطت صادق قطب زاده و به دعوت آقای صدر وارد لبنان شد. اتفاقاً من همان روز هم با آقای صدر در مجلس شیعی ملاقاتی داشتم و حضور شهید چمران را آقای صدر به من خبر داد و خواست که ایشان را به یک هتل ببرم. این را هم از این بابت گفتم که چند سال پیش مقاله ای در روزنامه کیهان خواندم که گویا من به دنبال ایشان رفتم و وسایل استقرارشان را فراهم کردم.

این را به خاطر اختلافاتی که با ایشان داشتید بیان کردید؟

اختلاف اصلی بین آقای صدر و امام بود و در آن رابطه ایشان تابع

آقای صدر بود درحالی که من از امام حمایت می‌کردم.

دلیل این اختلاف چه بود؟

آقای صدر مسافرتی به تهران داشت و به دیدار شاه رفت، روزنامه کیهان هم با تیتراژ درشت نوشت که رهبر شیعیان لبنان به حضور شاهنشاه شرفیاب شد. درحالی که امام به جوانان دستور داده بودند عمامه کسی را که با این رژیم همکاری می‌کند بردارند و هیچ کس هم با دربار همکاری نمی‌کرد. از همان زمان اختلاف ما آغاز گردید.

البته امام موسی صدر قصد داشت برای اعضای سازمان مجاهدین هم که در اوایل دهه ۵۰ محکوم به مرگ شده بودند نزد شاه وساطت کند.

بلی، وقتی من از آقای چمران در این مورد گلایه کردم، گفت که از او آقای صدر درخواست کرده بود که ایشان برای آزادی اعضای سازمان مجاهدین وساطت کند البته این صحت ندارد، آقای صدر رفته بود تا برای کمک به شیعیان لبنان کمک‌های دربار را جلب کند. شاه هم موافقت کرد تا ۴۰ میلیون دلار پرداخت کند، ولی رئیس ساواک منطقه که سفیر ایران در بیروت بود نظر مخالفی داشت و گفت که این پول برای اعتباری که آقای صدر در لبنان دارد زیاد است، چون با این پول هم «کامل شمعون» را که نفوذ زیادی در شیعیان جنوب لبنان داشت می‌توان خرید و هم خانواده «الخلیل» را که از خانواده‌های معروف فئودال در لبنان است و بیشتر اوقات سفیر لبنان در تهران از این خانواده انتخاب می‌شد. به همین دلیل هم کارشکنی کرد و این پول به آقای صدر تعلق نگرفت، بعد از آن مرحوم دکتر

چمران به مسکوفت و شوروی‌ها قبول کردند مبلغی را برای نفوذ در لبنان بپردازند.

اما همین که ۴۰ میلیون دلار به شیعیان لبنان تعلق نگرفت، اصل موضوع را با ابهام مواجه می‌کند، چون رئیس ساواک منطقه که نمی‌توانست بر خلاف نظر شاه عمل کند.

او قوی بود و کارشکنی کرد تا این پول پرداخت نشود.

دکتر چمران چه دیدگاهی داشت.

موضع دکتر چمران حتی تا مراسم چهلم دکتر شریعتی که به انقلاب هم نزدیک بود تغییر نکرد. در این مراسم که تعداد زیادی از ایرانیان حضور داشتند. شخصیت‌هایی چون یاسر عرفات، منیر شفیق و آقای صدر سخنرانی کردند، اما من با این‌که خانه‌ام در نزدیکی محل برگزاری مراسم بود به آنجا نرفتم. هر چند آقای غرضی و علی جنتی در مراسم شرکت کردند و احسان پسر مرحوم شریعتی هم نزد من آمد و گزارش داد.

چرا؟ داستان همان اختلاف قدیمی؟

در آن مراسم مرحوم دکتر چمران قبول نکرده بود که حتی عکس امام کنار عکس آقای صدر قرار گیرد. ایشان حتی در ابتدا هم قبول نکرد که عکس آیت‌ا... طالقانی را که مؤسس نهضت آزادی بود در کنار عکس آقای صدر قرار دهد، در حالی که می‌دانیم دکتر چمران خودش هم عضو نهضت آزادی بود. هر چند بعد پذیرفت که عکس کوچکی از آقای طالقانی را زیر عکس آقای صدر نصب کند. این امر باعث اعتراض جمع کثیری مانند شهید محمد منتظری و برادر آقای

کروبی، شیخ حسن کروبی شد. در همان مجلس شیعی هم این اعتراض مطرح گشت، اما صادق قطب‌زاده و صادق طباطبایی به نمایندگی دکتر چمران از جمع عذرخواهی کردند.

خب، چه دلیلی بر انجام این امر از سوی شهید چمران وجود

داشت؟

او فکر می‌کرد که آقای صدر سیاست مدارتر است. من هم به همین خاطر رابطه خودم را با ایشان قطع کردم، چون آقای صدر علاوه بر این موضع نسبت به شاه در اواخر عمر با سوریه هم در آن زمان همکاری می‌کرد. ضمن این‌که آقای صدر پیش از این کارهای دیگری هم کرده بود. بعد از فوت آقای حکیم، انتظار می‌رفت که آقای صدر مقلدین عرب ایشان را در لبنان و سوریه به حال خودشان واگذارد تا حالا عده‌ای از امام و عده‌ای هم از آقای خوبی تقلید کنند. اما ایشان جلسه‌ای تشکیل داد و ۴۰ نفر را جمع کرد که البته بعضی‌هایشان هم روحانی نبودند، در آن جلسه رأی‌گیری می‌کنند و اکثریت به آقای خوبی رأی می‌دهند. شهید چمران هم کار آقای صدر را تأیید می‌کرد، البته ایشان تحت تعقیب رژیم بود و در آمریکا فعالیت داشت و آخر عمر هم عاقبت به خیر شد.

با این حال رابطه امام با شهید چمران همیشه خوب بود.

مرحوم چمران وقتی که به ایران آمد همیشه از این موضوع هراس داشت که من مواضع ایشان را افشا کنم چون من اگر این اتفاقات را برای امام می‌گفتم به او حکم وزارت دفاع نمی‌داد، البته مرحوم احمد آقا خیلی از شهید چمران دفاع می‌کرد، می‌دانید که احمد آقا با آقای

صدر نسبت خویشاوندی هم داشت.

اما به نظر بعید می‌رسد که امام در صورت وجود این اتفاقات از آن‌ها اطلاعی نداشته باشد، شما هم که در لبنان تنها نبودید، شهید منتظری بود، آقای غرضی جنتی و خیلی‌های دیگر هم وقایع آن سال‌ها را به یاد دارند.

نه امام خبر نداشت، ضمن این‌که دیگر همه درگیر جریان انقلاب بودند که این مسائل کمتر یادآوری می‌شد.

یعنی امام در کل هیچ نمی‌دانست؟

کاملاً که نه، من مطالبی برای امام نوشته بودم و ایشان هم در جواب من برای سران مسلمین اظهار تأسف کرده بود. منظور امام آقای صدر هم بود. به همین دلیل هم دکتر چمران در ابتدای پیروزی انقلاب به ایران نیامد، درحالی‌که دولت در اختیار نهضت آزادی بود. حتی ایشان در آلمان سخنرانی‌های زیادی علیه فلسطینی‌ها کرده بود. پس شاید تلاشی که شهید محمد منتظری برای دیدار قذافی با امام خمینی داشت بیانگر همان خط اختلاف شهید منتظری با امام موسی صدر باشد، در حالی‌که می‌دانیم انقلابیون ایران به دلیل گم شدن امام موسی صدر به لیبی مظنون بودند.

بلی، اما شهید منتظری از وجود آقای صدر و امکانات مجلس شیعی برای پیشبرد خودش استفاده می‌کرد. البته من در لبنان می‌گفتم که ایشان ربطی به روحانیت ندارد و مظهر روحانیت امام خمینی است.

آقای فارسی فارغ از این اختلافات، قبل از انقلاب اکثر انقلابیون

مذهبی در یک خط بودند، با این حال چه اتفاقی افتاد که با پیروزی انقلاب خطوط اختلاف برجسته شد، در حالی که می‌دانیم همه هم به دنبال رساندن انقلاب به اهدافش بودند.

چون هیچ نظریه اصولی برای تداوم انقلاب و این‌که انقلاب را چگونه پیش ببریم وجود نداشت تا بتوانیم انقلاب را به اهدافش برسانیم. ما می‌خواستیم از عقلانیت در پرتو آموزه‌های وحیانی به پیدایش یک جامعه و انسان آگاه کمک کنیم. اگر هم اختلافی بود باید در این مسائل به وجود می‌آمد، اما اختلافات ما به جای این‌ها در کشمکش‌های گروهی و دار و دسته‌ای خلاصه می‌شد. هر چند دولت موقت بازرگان بهتر از خیلی از دولت‌هایی بود که بعد از آن تشکیل شد.

شما هم که بازرگانی شدید بعد از آیت‌ا... خلخال و تمجیدی که از بازرگان در آخر عمر داشت شما هم گویا به بازرگان برگشتید.

من به بازرگان برگشتم، من به حق برگشتم. من همین‌طور که امروز از او دفاع می‌کنم در دوران مقاومت هم اعتقاد داشتم جنبش اسلامی با «ترمودینامیک» یا «مطهرات در اسلام» بازرگان به نتیجه نمی‌رسد. اما قصد دارم افکار باطلی را که در مورد او و همفکرانش وجود دارد اصلاح کنم. آن‌ها یک عیبی ندارند ولی به آن‌ها می‌چسبانند، ضمن آن‌که محاسنشان را هم نادیده می‌گیرند. شما به این نکته هم توجه کنید اولین کسی که علیه دولت موقت بازرگان سخنرانی کرد من بودم یک سخنرانی کردم تحت عنوان ضد انقلاب در دولت، آن‌هم زمانی که کسی جرأت نداشت علیه دولت مهندس بازرگان حرفی بزند. من

البته می دانستم که این ها آدم های درستکاری هستند اما با هم اختلاف داشتیم.

هر چند در تمام آن زمان ها شهید مطهری از نزدیک ترین افراد به بازرگان بود.

بلی، در نقطه مقابل من، مرحوم مطهری با این ها دوست بود و تمام یاران بازرگان دست پرورده های شهید مطهری هستند، هر چند امروز آقایان شهید مطهری را قبول دارند اما دست پرورده های او را قبول ندارند.

آن زمان هم قبول نداشتند.

هر وقت می گوئیم حوزه آقایان می گویند ما شهید مطهری را داشتیم، اما همان طور که گفتم مطهری از دوستان بازرگان بود و بسیاری از آن ها دست پرورده های مطهری بودند. در عین حال شما از بازرگان و سحابی پیرمرد چه انتظاری داشتید؟ می گفتید که این ها اسلام انقلابی ندارند، خب شما که اسلامتان انقلابی است چه کردید؟ حکومت را هم که بعد از دولت موقت در اختیار گرفتید.

آیا این خط اختلاف قبل از انقلاب بارز بود؟

خیر، این ها تمام افتخارشان این بود که در یک جلسه کنار آقای مهندس بازرگان بنشینند. شهید مطهری با دقت تمام گفت که مهندسین اسلامی و مهندس بازرگان با این حال من اعتقاد دارم که هر کس را باید در زمان خودش تحلیل کرد.

شما در مورد مهندس بازرگان با امام هم صحبت می کردید؟

بلی، چون من با این ها کار کرده بودم و می دانستم که حد و حدود

ارتباط باید تا چه اندازه باشد. به امام هم می‌گفتم. در مورد دکتر شریعتی هم با امام صحبت کردم. زمانی حس کردم که امام قصد دارند دکتر شریعتی را تأیید کنند، به ایشان گفتم دکتر شریعتی صحبت‌های زیادی مطرح می‌کند که شاید شما هم با بعضی از آن‌ها موافق نباشید، بنابراین فکر می‌کنم مناسب نباشد که دکتر شریعتی را شما تأیید کنید، چون ممکن است به وجهه‌تان لطمه بزند. البته امام هم گفتند که قصد ندارند کسی را تأیید کنند، ولی افزودند که دکتر شریعتی خدمت می‌کند و عده‌ای با او دشمنی دارند.

قصد شما از سخنرانی ضد انقلاب در دولت چه بود؟

گفتم که یاران مهندس بازرگان انسان‌های پاکی هستند اما تا یک حدی مبارزه می‌کنند و اهل زندان رفتن نیستند.
البته اهل زندان رفتن که بودند.

منظور من همه اعضای هیأت دولت بودند. به همین دلیل هم گفتم که باید کاری کنیم دیدگاه این‌ها تغییر کند. به همین دلیل هم پیشنهاد دادم بعد از آن‌که دادگاه‌های انقلاب، سران رژیم گذشته را به اعدام محکوم کردند، آقایان وزرا را به دادرها ببرند و بخواهند که سران رژیم گذشته را تیرباران کنند تا شاید تغییر خوی و رویه دهند.^(۱)

انتظار باطلی داشتید آقای فارسی.

آن وقت دیگر نمی‌توانستند به ما بگویند که می‌توانند بدون محافظ در خیابان راه بروند در حالی که مثلاً شماها نمی‌توانید، چون از مردم می‌ترسید. این‌ها این‌گونه عمل کرده بودند. جوری عمل کرده

۱- هیتلر و صدام چنین کاری کردند.

بودند که عده‌ای متوجه نمی‌شدند طرفدار امام هستند یا مجاهدین خلق. در حالی که من می‌دانستم این‌ها با مجاهدین خلق که سنخیتی نداشتند.

اتفاقاً یکی از خطوط اختلاف همین بود، یعنی بین قرائت‌های رحمانی از دین یا خشونت‌ی که بعضی‌ها اعمال می‌کردند. ضمن آن‌که رعایت نشدن اصول دادرسی در محاکمه متهمان هم همیشه مورد ایراد بود. این حرف بازرگان است به شما که می‌گفت ما در حکومت شاه از رعایت نکردن اصول دادرسی انتقاد می‌کردیم اما امروز خودمان این اصول را رعایت نمی‌کنیم.

تمام این ملت شهود دادگاه بودند، ما اگر می‌خواستیم آئین دادرسی را اجرا کنیم باید از تمام ملت می‌خواستیم که شهادت دهند. آیا امکان‌پذیر بود؟

۳۰ میلیون شاهد نمی‌خواست، شما دو شاهد می‌آوردید.

ما نیازی به این شهادت نداشتیم.

البته من منظورم بیشتر در مورد جنبه‌های خشونت‌ی موضوع است.

ما هیچ وقت در مورد آن‌ها خشونت‌ی به خرج ندادیم.

آقای خلخالی با کارهایش که آن زمان‌ها معروف بود

من خودم در مجلس دوم با اعتبارنامه آقای خلخالی مخالفت کردم، برای این‌که در کمیسیون، آقای اسدا... بیات در مورد کارهای خلخالی توضیحاتی داد. با این حال قبل از بیان مخالفت، با خودش صحبت کردم و مطالب مطرح شده را به او گفتم. وقتی دیدم جوابی ندارد، فهمیدم که آن مطالب درست است. البته آقای خلخالی قبل از

مخالفت من یک نطقی علیه آقای میر حسین موسوی کرده بود. چند روز بعد هم که در یک جلسه با حضور آقای خامنه‌ای، موسوی، هاشمی و تعدادی از نمایندگان دیگر مجلس بودیم آقای هاشمی از من تجلیل کرد و گفت آقای خلخال با آن نطق چنین ظلمی در حق آقای موسوی کرد، اما خدا به دل آقای فارسی انداخت که او هم علیه ایشان صحبت کند.

من جواب سوال خودم را نگرفتم، فکر نمی‌کردید کمی نگاه رحمانی تر نتیجه بهتری می‌داد.

فارسی، من رحمانی‌ترین نگاه را داشتم.

ولی شما می‌گویید که وزرا باید، سران گذشته را تیرباران می‌کردند،

این چگونه رحمانیتی است؟

فارسی: هر چیزی را باید سرجای خودش نگاه کرد. کاری که ما در مورد آن‌ها می‌خواستیم انجام دهیم هم نسبت به آقایان وزرا رحمانی بود تا تغییر رویه دهند و هم نسبت به ملت رحمانی بود.

من این رحمانیت را نمی‌فهمم. ضمن آن‌که یک دوگانگی هم در

مورد نگاه شما به بازرگان وجود دارد.

من قبل از آن‌که بسیاری از آقایان مهندس بازرگان را مورد انتقاد قرار دهند، از ایشان انتقاد می‌کردم، اما امروز هم از او دفاع می‌کنم. من راضی نبودم مهندس بازرگان زمانی به آسمان برده شود و زمانی دیگر یک چاه حفر شود و او را به عمق آن چاه ببرند. همین کار را با آقای منتظری هم کردند.

هر چند زمانی هم به قول امام، اسلام آمریکایی در این دام افتاد.

البته آن زمان در انتخابات مجلس دوم امام اعلام کردند که مردم در مقابل اسلام آمریکایی به اسلام ناب محمدی رأی دهند. بعد هم دفتر تحکیمی‌ها رفتند در مهدیه تهران شیخ محمد یزدی را از منبر پایین آوردند. آقای مهدوی کنی رفت نزد امام و گریه کرد، گفت که ما نمی‌دانستیم که اسلام ما اسلام آمریکایی است. هر چند امام گفتند که منظورشان ایشان نبوده است.

فکر می‌کنید دلایل مشکلات پس از انقلاب چه بود؟

من انقلاب شناس بودم و در مورد انقلاب کتاب داشتم. مطمئن هم بودم که این انقلاب به این آسانی‌ها به آن انقلابی که مردم امید داشتند تبدیل نمی‌شود. چون اگر بخواهد موفق باشد باید منتقدان نیرومندی درون دانشگاه‌ها، حوزه‌های علمیه، مجلس شورای اسلامی و مجلس خبرگان رهبری وجود داشته باشد چون همه این‌ها با هم یک مجموعه هستند.

بعد از انقلاب مدت زمان زیادی نمی‌گذرد که مصدق مورد بی‌مهری قرار می‌گیرد، یکی از کسانی هم که در این امر تلاش زیادی داشت حسن آیت بود، هر چند زمانی به شما گفت که با آن مصدقی که شما معرفی می‌کنید مشکلی ندارد. حالا این کدام مصدق بود که شما معرفی‌اش می‌کردید؟

آیت جزو حزب زحمتکشان مظهر بقایی بود. دعوای او با بنی‌صدر هم بر سر اختلاف مرحوم کاشانی با دکتر مصدق بود. ایشان و دکتر محمود کاشانی تا حدی در جریان مسائل بودند، هر چند آقای کاشانی تقوای سطح بالایی دارد اما نمی‌دانم اطلاعاتشان ناقص است

یا به چه دلیل دیگری که با دکتر مصدق مخالفت می‌کنند. به همین دلیل است که افکارشان را در مورد نهضت ملی نه شهید بهشتی پذیرفت، نه شهید باهنر، نه مقام معظم رهبری و نه آقای هاشمی رفسنجانی. در حالی که مصدقی که ما می‌گفتیم می‌رفت کنار آیت‌ا... کاشانی می‌نشست و با هم می‌گفتند که مثلاً تا وقتی رزم‌آرا هست امکان ملی شدن صنعت نفت وجود ندارد. بعد هم که فدائیان رفتند رزم‌آرا را ترور کردند، همین مجلس هم به خلیل طهماسبی لقب استاد داد.

امام هم در مورد مصدق زمانی گفته بودند که تنها یک نفر می‌توانست شاه را برکنار کند، هر چند بعد در انتقاد از ملی‌ها فرمود که رهبرشان هم مسلم نبود.

زمانی که امام گفتند این‌که در رأسشان است اصلاً مسلم نبود، من چیزی نگفتم. تا این‌که در ستاد انقلاب فرهنگی آقای علی شریعتمداری این موضوع را مطرح کرد، اتفاقاً حسن حبیبی هم بود که مصدقی بود و انتشار کتاب دفاعیات دکتر مصدق در پاریس را از افتخارات خودش می‌دانست. وقتی آقای شریعتمداری صحبت کرد کمی در مورد همکاری‌های آیت‌ا... کاشانی با دکتر مصدق و کارهای ایشان گفت. امام فرمودند که انشاء... مسلم بوده است. بعد از ایشان من صحبت کردم و در مورد اسم دکتر مصدق و خانمشان که وجوهاتشان را در دبیرستان کمال پرداخت می‌کردند توضیح دادم و ذکر کردم که خودم اسم هر دو تای آن‌ها در لیست افراد دیده‌ام اتفاقاً غیر از من، آن لیست را آقای رجایی و باهنر هم دیده بودند، امام باز

فرمودند که انشاء... مسلم بوده است. البته من استدلال دیگری هم کردم و امام همان حرف را تکرار کردند.

یک اتفاق دیگر انقلاب که شما در آن نقش داشتید در مورد کنار گذاشتن پیش‌نویس قانون اساسی در مجلس خبرگان است که بعد از آن هم آقایان صدوقی، آیت و شما بحث ولایت فقیه را مطرح کردید. در رقابت‌های انتخابی همه در این مورد صحبت کرده بودند و اعتقاد داشتند که قانون اساسی را مجلس خبرگان باید بنویسد، عنوان سخنرانی تبلیغاتی من هم در مورد امامت همگانی بود. ما از همان زمان بر نقش ولی فقیه تأکید داشتیم، اصلاً امام برای چه رهبر انقلاب شده بود؟

آیا امام هم با این عمل شما موافق بودند؟

امام اصلاً آن پیش‌نویس را قبول نداشتند. بنی‌صدر در ابتدا گفت که امام این پیش‌نویس را دیده است، اما بعد دو نفر از نمایندگان گفتند که ما نزد امام رفتیم و ایشان هم اظهار داشتند که از ابتدا تا انتها هر کاری می‌خواهید انجام دهید.

پس چرا امام در ابتدا اصرار داشتند که همان پیش‌نویس اولیه به رأی مردم گذاشته شود.

هرکسی این حرف را زده، اشتباه کرده است. پیش‌نویس از قانون اساسی مشروطه سلطنتی و قانون اساسی فرانسه نوشته شده بود و امام هم هرگز چنین حرفی نزد.

چهارشنبه ۶ فروردین ۱۳۸۵ - شماره ۶۷

صفحه ۷ روزنامه اعتماد ملی

پاسخی به اظهارات جلال‌الدین فارسی درباره امام موسی صدر

زوایای تاریخ را تاریک نکنید نویسنده: م - فریاد

«گفت و گو با جلال‌الدین فارسی: اختلافات ما ناشی از کشمکش‌های گروهی بود» عنوان مطلبی است که در شماره ۵۹ روزنامه اعتماد ملی، مورخ دوشنبه ۲۸ فروردین ۱۳۸۵ به چاپ رسیده و بیانگر زوایای تاریکی در سیر تحلیلی و بیان تاریخی ایشان است. زوایای تاریکی که یا ناشی از فراموشی برخی حوادث گذشته است. و ای کاش فقط فراموشی باشد. و یا حاصل غرض‌ورزی‌ها و تسویه حساب‌ها و ناکامی‌ها و... است که در هر دو صورت تاریخ را مخدوش می‌کند و ناظران و آگاهان آینده‌نگر را به تصحیح یا توضیح گفته‌های ایشان ملزم می‌سازد. به‌ویژه آن‌که مدت‌هاست متد و علم تحقیق و پژوهش مطبوعات را به‌عنوان یک منبع و مرجع معتبر به رسمیت می‌شناسد و هر اطلاع نادرست از وقایع مهم می‌تواند از سلامت تحقیقات آیندگان بکاهد و قضاوت امروزی را از اعتبار

بیندازد. از سوی دیگر خطاهای تاریخی گفت‌وگوی مذکور آن‌قدر زیاد است که توضیح درست و کامل هر کدام فرصت بسیار و انتشار آن‌ها به چندین صفحه روزنامه نیاز دارد. بنابراین سخن کوتاه کنم به زدودن غبار خشم‌آگین تحریف و تخریب از چهره امام موسی صدر و شهید دکتر مصطفی چمران بپردازم: چرا که حق حقیقت را از همه چیز بالاتر می‌دانم و دفاع از حقیقت را حداقل ویژگی انسان بودن می‌شناسم. چرا که امام به دستور معمر قذافی، دوست نزدیک جلال‌الدین فارسی، در لیبی زندانی است و چمران نیز پس از وداعی گرم و بی‌نظیر با امام خمینی(ره) با آگاهی و شوق تشریف‌شهادت را پوشیده است.

اختلافات با امام

آقای فارسی در این مصاحبه می‌گوید:

«اختلافات اصلی بین آقای صدر و امام بود و در آن رابطه ایشان (دکتر چمران) تابع آقای صدر بود، در حالی که من از امام حمایت می‌کردم.»

هیچ‌کدام از این دو ادعا صحت ندارد، نه آن اختلاف و نه این حمایت. اولاً اختلافی میان امام خمینی(ره) و امام موسی صدر وجود نداشته است. هر چند که جریان‌ات بسیاری سعی می‌کردند میان این دو شخصیت تأثیرگذار در منطقه اختلاف‌افکنی کنند. یکی از جریان‌ات فعال در امر فتنه‌گری و اختلاف‌افکنی مولود حسادت و قدرت‌طلبی معدودی از ایرانیان مبارز یا فراری مقیم لبنان بود که در

رقابت سیاسی برای کسب قدرت موفق نشده بودند.

بنابراین علیرغم فعالیت جریان‌های مذکور و انتشار و مقالات اخبار نادرست و شایعات حساسیت‌برانگیز، همواره علاقه و ارتباط امام خمینی(ره) با امام موسی صدرگرم و پایدار باقی ماند تا جایی که امام خمینی(ره)، ایشان را برای اداره ایران معرفی می‌کردند.

در این پیوند مراجعه به منابع زیر ضروری است. از جمله به مصاحبه آیت‌الله حاج سید محمد علی موحد ابطحی:

«من با آقای خمینی(ره) خیلی مانوس بودم، هم یک روز در نجف خدمتشان بودم، صحبت از مسائل ایران و مبارزات ایشان با شاه و رژیم به میان آمد. من گفتم: خوب حالا اگر در این مبارزه انشاءالله موفق شدید، و این دستگاه طاغوت را سرنگون نمودید، آیا کسی را دارید که در رأس امور کشور بگذارید؟ او آن هم بتواند از عهده همه این مسائل به خوبی برآید؟ دیدم ایشان نظر به آقا موسی دارند و فرمودند: «آقا موسی، رفیق خودت» بعد گفتم: آقا موسی دیگر لبنانی شده است و لبنانی‌ها وی را رها نمی‌کنند. فرمودن: «این‌ها سهل است درست می‌شود.»

آیت‌الله موسوی اردبیلی در این باره می‌گوید:

«قذافی اظهار تمایل کرده بود که به ایران بیاید. عده‌ای هم می‌خواستند امام را آماده کنند تا قذافی را به حضور بپذیرد. امام گفتند که من نمی‌گویم قذافی بیاید یا نیاید! این را خودتان می‌دانید! این را امام گفتند. اصرار که شد امام گفتند، هنوز مسأله آقا موسی حل نشده است!»

حسین الحسینی در مصاحبه خود با خبرنگاران روزنامه اعتماد ملی اظهار می‌دارد:

«خاطره دوم هم این است: پیش از هجرت امام از نجف به پاریس از ایشان سؤال می‌شود: اگر انقلاب پیروز شود، آیا شما کسانی را بر قرار دادن در حکومت سراغ دارید و امام خمینی(ره) قاطعانه پاسخ می‌دهد: بله، کسانی مثل امام موسی صدر را داریم.»
از این‌ها گذشته تصریحات خود امام خمینی(ره) مهم‌ترین مرجع استناد است، امام می‌فرمایند:

«... آقای صدر یک مردی است که من می‌توانم بگویم که او را بزرگ کرده‌ام و به منزله یک اولاد عزیز است برای من، و من امیدوارم که انشاءالله ایشان با سلامت برگردند.»

«... و یا آقای صدر را که من سال‌های طولانی دیده‌ام بلکه باید بگویم من بزرگ کرده‌ام ایشان را. من فضایلشان را می‌دانم و خدمت‌هایی هم که بعد از آن‌که به لبنان رفته‌اند کرده‌اند، آن‌را هم می‌دانم.»

شرح خدمات امام موسی صدر به انقلاب و حمایت از حرکت امام خمینی(ره) به یک کتاب مستقل نیاز دارد و اسناد آن‌را می‌توان در کتاب یاران امام به روایت اسناد ساواک یافت. کافی است به نخستین تلاش‌های امام موسی صدر در حمایت از امام خمینی(ره) و نیز آخرین آن‌ها مراجعه کرد.

امام موسی صدر در تیر ماه ۱۳۴۲ به منظور کسب حمایت واتیکان از مبارزات مردم و شخص امام خمینی و آزادی ایشان و نیز کاهش

فشار پهلوی با پاپ ملاقات کرد:

«اگر چه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی هرگز به این دیدار و حمایت عملی امام موسی صدر از امام خمینی(ره) اشاره نشده است اما آیت‌الله خویی در همان وقت اهمیت آن را گوشزد می‌کند که آزادی آقای خمینی از زندان بیش از هر چیزی مرهون این سفر آقای صدر بوده است.»

همچنین نجیب جمال‌الدین در کتاب تاریخی خود ضمن بیان آثار ملاقات امام موسی صدر با پاپ پولس ششم و فشار واتیکان به حکومت شاه از نظر آیت‌الله خوئی ما را مطلع می‌کند که: «قطعاً سفر آقا موسی صدر به واتیکان مهم‌ترین اقدام برای آزادی آقای خمینی بوده است.»

یکی از آخرین اقدامات امام موسی صدر که آینه بی‌زنگار و دور از تحریف و غرض‌ورزی‌های مخالفان ایشان است، نگارش و انتشار مقاله جنجالی «ندای انبیاء» در روزنامه لوموند مورخ ۱۳۵۷/۶/۸ مطابق با ۲۳ اوت ۱۹۷۸ است. در قسمتی از این مقاله امام موسی صدر برای غربیان توضیح می‌دهد که:

«حق آن است که بگویم خاستگاه این حرکت ایمان و آرمان آن همان اهداف بیکران انسانی، اخلاقی و انقلابی است. موجی که امروز ایران را درمی‌نوردد بیش از هر چیزی ندای پیامبران را در اذهان انسان‌ها تداعی می‌کند. اهداف انقلاب در مصاحبه مورخ ششم می ۱۹۸۷ رهبر آن، امام خمینی(ره) بزرگ با روزنامه لوموند به روشنی تصریح شده است.»

دکتر صادق طباطبایی در کتاب خاطراتش می‌گوید:

«بلافاصله پس از ورود امام خمینی(ره) به پاریس خدمتشان رسیدم و گفتم پاریس کجا و شما کجا. امام فرمودند که دایی جان شما که در لبنان نبود تا ما برویم لبنان. آمدیم پاریس.»

ثانیاً در باب حمایت استاد فارسی از امام خمینی(ره) آن هم در سال‌های تبعید امام در عراق شبهات و اخبار و مطالب متناقض بسیاری وجود دارد که چون به احوالات شخصی آقای فارسی باز می‌گردد دلیلی بر طرح آن ندارم و قضاوت را به خودشان می‌سپارم. از سال‌های اولیه تبعید امام به عراق نقل قول‌های بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد استاد فارسی میان صلاحیت فقهی و صلاحیت رهبری سیاسی از یک سو و برتری بینش سیاسی خودشان از سوی دیگر نظریاتی داشته‌اند. و ایشان کلاً هیچ‌کس را قبول نداشتند. به مدیران انجمن اسلامی دانشجویان اروپا اعتراض داشتند که چرا اسلام‌شناسی مرحوم شریعتی را درس می‌دهند. آقای فارسی به یکی از مسئولان انجمن می‌گوید که چرا اصول فلسفه و روش رئالیسم استاد مطهری را درس می‌دهید در حالی که ایشان با فلسفه و منطق بیگانه است.

ملاقات با شاه

آقای فارسی در قسمتی دیگر از مصاحبه خود می‌گوید:

«آقای صدر مسافرتی به تهران داشت و به دیدار شاه رفت.»

و در چند خط پایین‌تر اضافه می‌کند:

«وقتی از آقای چمران در این مورد (ملاقات با شاه) گلایه کردم گفت که از آقای صدر درخواست کرده بود که ایشان برای آزادی اعضای سازمان مجاهدین (نزد شاه) وساطت کند. البته این صحت ندارد...»

بی هیچ مقدمه‌چینی، به چند مرجع معتبر مراجعه می‌کنیم تا دلیل ملاقات امام موسی صدر با شاه از زبان افراد مطلع‌تر و انقلابی‌تر از استاد فارسی روشن شود:

آقای دری نجف‌آبادی وزیر اطلاعات اسبق در کتاب خاطرات خود می‌نویسد:

«به دنبال این حوادث از آیت‌الله سیدموسی صدر خواسته شد تا به ایران آمده، از طرف علما و مراجع با شاه در خصوص اعدام این افراد، صحبت کند. ایشان در ملاقاتی که با شاه داشت ضمن صحبت و گفت‌وگو در خصوص مسائل مختلف از شاه خواست که از اعدام آن‌ها صرف‌نظر کند و هم‌چنین گفته بود که مراجع و علما از شما انتظار دارند که این افراد را عفو کنید.»

و یا آقای هاشمی رفسنجانی در این باره توضیح می‌دهد که:
«... آقای صدر به ایران آمدند و رفقای ما در بیرون زندان از ایشان خواستند تا با شاه ملاقات کند و مشکل من را حل نماید.

... آن زمان در آن نقطه حاد ما انقلابیون داخل ایران بودیم و بدمان نمی‌آمد که ایشان ملاقاتی کند. بهر حال من این را می‌دانم که ما از ایشان خواسته بودیم، یعنی دوستان من در بیرون زندان از ایشان خواسته بودند تا قضیه را مطرح کند.» شاید شرح کامل قصه ملاقات

از زبان شادروان علی حجتی کرمانی شنیدنی‌تر باشد.
«... این ملاقات با مقدماتی انجام گرفت. مرحوم شهید مطهری و
مرحوم شهید بهشتی مستقیماً در جریان این ملاقات بودند. یک
عده‌ای را رژیم سابق محکوم به اعدام کرده بود، من یادم هست و
خودم حضور داشتم به نظرم آقای خسرو شاهی هم بودند که مرحوم
شهید مطهری به یکی از مراجع آن زمان گفت که آقا، آقا موسی صدر
چند روز دیگر وارد ایران می‌شود، آیا نمی‌خواهید ایشان را پیش یکی
از مقامات بفرستید که این بچه‌های مردم را نکشند... باز یادم هست
که در منزل مرحوم شهید بهشتی بودیم... آقای عبدالمجید معادینخواه
حضور داشتند، و مرحوم شهید بهشتی به امام موسی صدر اصرار
می‌کردند که شما در این زمینه یک ملاقات با شاه بکنید بلکه بتوانید
جلوی ریختن خون این بچه‌ها را بگیرید. متأسفانه بعد از این ملاقات
هیچ‌کس حاضر نشد که بگوید، بابا! این ملاقات با این مقدمات بوده
است.»

چمران

لحن و ادبیات آقای فارسی در این گفت‌وگو بسیار گزنده و انتقام
گیرنده است. به کلام کسی می‌ماند که خود را شایسته ریاست می‌داند
اما عقلای قوم چنین باوری ندارند. ادبیات خشمناکانه و انتقام‌کلامی
از دکتر چمران در خور کسی که شایستگی‌های
بسیاری را در خود می‌بیند. نیست. به لحن و مضمون سخنان آقای
فارسی توجه کنید:

«البته ایشان (شهید چمران) تحت تعقیب رژیم بود و در آمریکا فعالیت داشت و آخر عمر عاقبت به خیر شد.»

آقای فارسی سپس با تحقیر او و بزرگداشت خود در مقام یک مشاور امین و صدیق برای امام خمینی (ره) می‌گوید:

مرحوم چمران وقتی که به ایران آمد همیشه از این موضوع هراس داشت که من مواضع ایشان را افشا کنم. چون من اگر این اتفاقات را برای امام می‌گفتم به او حکم وزرات دفاع نمی‌داد... به همین دلیل هم دکتر چمران در ابتدای پیروزی انقلاب به ایران نیامد...»

در پاسخ آقای فارسی و برای یادآوری ایشان باید گفت که دکتر چمران نه تنها در نخستین روزهای اول انقلاب همراه با گروهی از کادرهایش به ایران آمد، بلکه پیش از انقلاب در پاریس با امام خمینی (ره) ملاقات داشت و شاهدان آن ملاقات از شیرینی گفت‌وگوها و علاقه امام به شهید چمران سخن می‌گویند. گفت‌وگو و علاقه‌مندی از سنخ مراد با مرید. پیوندی که تا پایان عمر چمران قوی‌تر و قوی‌تر شد و کافی است دیدار خداحافظی چمران از امام خمینی (ره) را از ناظران آن واقعه عارفانه سؤال کنید. در ضمن، همه ما به خاطر داریم که بدترین دروغ‌ها و اتهامات حتی بدتر از همه آن اتهاماتی که آقای فارسی علیه چمران تاکنون گفته و نوشته‌اند، نسبت به شهید دکتر چمران در روزنامه اول انقلاب داده می‌شد. لذا امام خمینی (ره) برای تصمیم‌گیری درست و انتخاب دکتر چمران به سمت وزیر دفاع نیازمند نامه استاد فارسی حاوی اتهاماتشان نبودند.

روابط امام موسی صدر و آقای فارسی

از همه دشمنی‌ها و گفته‌های نادرست آقای فارسی بگذریم و یک طرفه به قاضی نرویم. حقایق را از زبان ناظران آگاه بشنویم. استاد سیدهادی خسروشاهی در مورد مخالفت‌های آقای جلال فارسی با امام موسی صدر می‌گوید:

«اتفاقاً در همان ایام آقای جلال‌الدین فارسی در لبنان گرفتار (زندانی) شده بود و من به‌عنوان یک دوست قدیمی آقای فارسی، با توجه به این‌که امام موسی صدر در بلاد عربی نفوذ دارند، موضوع را با امام موسی صدر در میان گذاشتم و گفتم که الآن این نگرانی وجود دارد که آقای فارسی را به ایران تحویل دهند و اگر چنین بشود معلوم نیست که وضع ایشان چه بشود؟ امام موسی صدر خیلی با استعجاب گفتند: مگر من می‌گذارم که آقای فارسی را به ایران تحویل دهند؟ نخیر ما اقدام کرده‌ایم و انشاءالله این‌ها به‌زودی عازم سوریه می‌شوند و حتماً نخواهیم گذاشت که ایشان به ایران تحویل داده شوند. بعد اضافه کردند که درست است که من با ایشان اختلاف سلیقه دارم و ایشان هم گاهی ما را اذیت می‌کند، ولی این اختلاف سلیقه معنایش این نیست که اجازه بدهیم نیروهایمان به‌هدر برود و آن‌ها را به ایران بفرستند تا زندانی شوند... و متأسفانه من اخیراً در خاطرات آقای جلال‌الدین فارسی خواندم که اصلاً باعث دستگیری ایشان و آقای نفری خود امام موسی صدر بوده‌اند!

واقعاً این نوع اتهامات نه تنها غیرمشرعانه است بلکه ناجوانمردانه

هم هست.

وقتی کسی در غیاب ایشان و در حین گرفتاری ایشان می‌گوید که مگر من می‌گذارم او را به ایران تحویل بدهند، آن وقت اگر این آقا بعداً بیاید بنویسد که امام موسی صدر باعث شد تا ما گرفتار شویم، ما این تهمت را از این فرد نمی‌پذیریم چون طرف اصلی خودش به صراحت به من گفته که ما نمی‌گذاریم چنین اتفاقی بیفتد.

و البته توقیف ایشان اصلاً به امام موسی صدر ارتباطی نداشت، ایشان در یک جریانی دستگیر شدند و آقای نفری هم در همان جریان بودند. بهر حال ما امیدواریم که آقای فارسی در چاپ‌های بعدی کتاب خود این خاطرات را اصلاح کنند، چون ماندن این نوع جملات در کتاب‌های تاریخی به نظر من کار درستی نیست. البته خود آقای نفری هم طی مصاحبه‌ای که در همین مجموعه چاپ می‌شود توضیح کافی در این زمینه داده‌اند و ادعای آقای فارسی را تأیید نمی‌کنند.»

ضروری است به گفته‌های آقای نفری، دوست و هم‌رزم آقای فارسی که با هم در زندان بوده‌اند مراجعه کنیم. آقای نفری از مبارزان زجر کشیده‌ای است که به سبب سلامت نفس و صداقت خود دشمنی‌ها و فتنه‌انگیزی‌های آقای فارسی را تحمل نمی‌کند و ماجرا را برای ثبت در تاریخ بیان می‌کند:

در خصوص گرفتاری اول من (زندان در بیروت) افراد زیادی بودند - از جمله همین شخص (جلال‌الدین فارسی) که با هم چند روزی در زندان بودیم - که نهایت تلاش می‌کردند که وانمود کنند آقای صدر پشت مسأله است. ایشان اصرار داشت که اصلاً آقای صدر

باعث دستگیری ما هستند تا ما را تحت فشار قرار دهند و بگیرند و تحویل ایران بدهند. ما همان موقع در زندان با جلال‌الدین فارسی درگیری داشتیم این صحبت‌هایی که شما می‌کنید اصلاً منصفانه نیست یعنی ما حق نداریم چنین شخصیتی را این‌گونه متهم کنیم و یا حتی به آن ضربه بزنیم. آقای صدر نهایت کوشش را کردند تا ما را در بیروت نگه دارند، دادستان لبنان (انتوان دحداح) گفته بود که ما شدیداً تحت فشار (سفارت ایران) هستیم. مصلحت این است که چند صباحی این‌ها را از لبنان خارج کنیم... تا سر و صداها بخوابد. ما را با هواپیما به ترکیه فرستادند و بعد هم برگشتیم به سوریه و لبنان.» «آقای صدر در برابر همه مخالفین خود بزرگوارانه برخورد می‌کردند... در موقعیتی قرار داشتند که مثلاً در رابطه با همین آقای فارسی کافی بود کمترین اشاره بکنند و بگویند این مسأله به من مربوط نیست تا دولت لبنان ایشان را به ایران بفرستد.»

چند یادآوری به آقای فارسی و تاریخ

درباره مخالفت‌ها و دشمنی‌های آقای فارسی با امام موسی صدر اطلاعات بسیاری نزد دوستان و مراکز لبنانی و ایرانی موجود است که طرح آن‌ها مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شود اما فقط چند مسأله مهم را یادآوری می‌کنیم:

۱- در میان تمام اخباری که تاکنون از شیوه ربودن امام موسی صدر در لیبی منتشر شده تنها آقای فارسی اطلاع دقیقی از اقدامات قذافی ارائه کرده‌اند. ایشان در کتاب زوایای تاریخ می‌گویند

ماشین تشریفات حکومت لیبی امام موسی صدر را از پاریس فرودگاه
طرابلس به سوی هوایمای آیتالیا برد اما از زیر هوایمما گذشته و
توقف نکرد. آقای فارسی اطلاعات دقیق را از کجا آورده‌اند؟

۲- آقای فارسی و مرحوم محمد صالح الحسینی هر دو در
حلقه‌ای بودند که با فلسطینی‌ها و لیبی و جناح چپ لبنانی همکاری
می‌کردند. مابقی داستان را از تحقیقات محسن کمالیان تحت عنوان
«کنکاشی در اسرار ربودن امام موسی صدر، همدستان منطقه‌ای
قذافی» که اردیبهشت ماه ۱۳۸۴ از طریق سایت بازتاب منتشر شده
پی می‌گیریم:

«شاهدان ایرانی و لبنانی متعددی طی سال‌های اخیر شهادت
داده‌اند، که در اولین روزهای عزیمت امام موسی صدر به لیبی، یعنی
چند روز پیش از ربوده شدن آن بزرگوار، از یک مبارز ایرانی عراقی
مقیم بیروت به نام محمد صالح الحسینی نقل شده است که امام
صدر از این سفر باز نخواهد گشت. «الحسینی از اعضای فعال محفل
همان چند مبارز ایرانی بود که برخی مراجع بزرگوار تقلید ایران ربوده
شدن امام صدر توسط قذافی را حاصل تفتین آن‌ها دانسته بودند.
برخی از اعضای این محفل چنان با گروه فلسطینی الفتح نزدیک
بودند، که در اردوگاه صبرا و در تشکیلات بکلی امنیتی عرفات و
ابوایاد اتاق داشتند! در خصوص نزدیکی آن‌ها با رژیم قذافی نیز
همین بس، که خبر پیروزی انقلاب اسلامی ایران را شب ۲۲ بهمن
سال ۱۳۵۷ در خانه قذافی از شخص وی دریافت داشتند! برخی
روایات آشکار حاکی از آنند که بعضی از اعضای این محفل، روز شنبه

۲۶ اوت، با یکی از مسئولان امنیتی لیبی که سرگرد صالح ابو شریده خوانده شد، در هتل بیروت اینترنت‌ناسیونال دیدار و در آخرین ساعات روز یکشنبه ۲۷ اوت، به لیبی عزیمت کردند. آخرین باری که امام صدر و دو همراه ایشان در هتل محل اقامت خود (الشاطی) رویت شدند، حدود ساعت یک و ربع بعد از ظهر پنجشنبه ۳۱ اوت بود، اسعد المقدم مدیر روزنامه لبنانی السفیر، امام صدر و عباس بدرالدین را در حالی مشاهده کرده بود، که بدون چمدان در حال خروج از هتل بودند، تا توسط اتومبیل‌های تشریفات به دیدار یک مقام عالی رتبه لیبیایی (ظاهراً قذافی) برده شوند.

۳- پس از ریودن امام موسی صدر محمد حسنین هیکل به ملاقات قذافی می‌رود و درباره موضوعات مختلف گفت‌وگو می‌کند. در آخر دیدار از قذافی می‌پرسد که چرا امام را ر بوده است. قذافی عصبانی از پشت میز بلند می‌شود و دست‌هایش را بر روی میزش می‌کوبد و با فریاد می‌گوید: چرا همه شماها از من سؤال می‌کنید؟ چرا از جلال نمی‌پرسید؟

۴- امام موسی صدر برای مدیریت هنرستان صنعتی جبل عامل در جلسه‌ای با آقایان دکتر حسین حبیبی، دکتر صادق طباطبایی و صادق قطب‌زاده مشورت می‌نماید و آنان باتفاق دکتر مصطفی چمران را پیشنهاد می‌دهند. پس از نامه‌نگاری‌ها و گفت‌وگوها سرانجام دکتر چمران برای آشنایی با امام صدر و فعالیت ایشان به لبنان می‌آید. آقای فارسی از موضوع مطلع می‌شود و فوراً او را ایزوله می‌کنند تا وی امام صدر را ملاقات نکند. در این مدت با دادن

اطلاعات نادرست و طرح اتهامات بسیار ناجوانمردانه، ذهنیت دکتر چمران را نسبت به امام صدر مشوش و منفی می‌سازد. همچنین دکتر را به جنوب و ملاقات با مرحوم صالح‌الحسینی که آن زمان در هنرستان مذکور مشغول به کار بود و برخی فرماندهان چپ فلسطینی می‌برد و آن‌ها نیز در تخریب امام سنگ تمام می‌گذارند و دکتر را علیه امام می‌شورانند، تا جایی که دکتر چمران عزیز تصمیم به بازگشت می‌گیرد.

بالاخره با پیگیری دوستان، چمران به ملاقات امام موسی صدر در خانه ایشان می‌رود و پس از مشاهده زندگی ساده و گفت‌وگو پیرامون برنامه‌ها و سیاست‌های امام و سؤال درباره اتهامات و شایعات آقای فارسی و هم محفلی‌های ایشان و شنیدن حقایق و درک مظلومیت امام بی‌درنگ تصمیم می‌گیرد که در لبنان بماند و امام را کمک کند. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. کافی است درباره اقدامات تخریبی و عمق دشمنی استاد فارسی علیه امام موسی صدر به اسناد ساواک از جمله سند شماره ۱۲۵/۲۰۶۸۶ مندرج در صفحه ۱۰۹، جلد سوم کتاب «یاران امام به روایت اسناد ساواک، امام موسی صدر» مراجعه شود تا دامنه فعالیت‌های استاد معلوم گردد.

کوتاه سخن

سخن به درازا کشید. از درج منابع بسیاری صرف‌نظر شد تا مقاله طولانی نشود. اگر ترس از شکل‌گیری داوری نادرست نزد نسل جوان نبود، قطعاً به مصاحبه آقای فارسی و اتهامات تکراری ایشان پاسخ

نمی‌دادم. اگر فرصتی بود و انگیزه‌ای به توضیح برخی دیگر از گفته‌های نادرست ایشان خواهم پرداخت، اما همه علاقه‌مندان به تاریخ و زندگی و منظومه فکری و مجموعه عملی امام موسی صدر را به خواندن منابع و کتاب‌های مذکور در پاورقی این مقاله دعوت می‌کنم.

فرازهائی از کتاب خاطرات سیاسی - اجتماعی جلد دوم
آقای دکتر صادق طباطبائی (و ناله‌های جانسوز شهید چمران)
مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام خمینی (س)
گروه تاریخ

ناشر: چاپ و نشر عروج

(وابسته به مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س))
در صفحه ۸۹ جلد دوم کتاب مزبور آقای دکتر طباطبائی رفتار آقای
فارسی را با شهید چمران چنین بیان می‌کند:
**غیر از امام موسی صدر دیگران چگونه با دکتر چمران
برخورد می‌کردند؟**

از آن جا که دکتر چمران در مجموعه کادر آقای صدر فعالیت
داشت، مورد حمله حاسدان و کینه‌توزان قرار داشت. پیش از این که
دکتر چمران به لبنان بیاید و سرپرستی مؤسسه جبل عامل را عهده‌دار
شود، آقای محمد صالح حسینی مسئول آن جا بود. دوستان آقای
صدر به ایشان تذکر داده بودند که این فرد با این که در تشکیلات
متعلق به شما کار می‌کند و از شما حقوق می‌گیرد، اما اعتقادی به شما

ندارد و علیه شما دیگران را تحریک می‌کند، و یا فلسطینی‌های مخالف شما را این‌جا می‌آورد. آقای صدر تلاش می‌کردند مدارا کنند و می‌گفتند اگر کارش را خوب انجام دهد، مهم نیست اخلاص و اعتقاد به من نداشته باشد، مهم این است که این سازمان اداره شود. سرانجام دکتر چمران تصدی مؤسسه جبل عامل را عهده‌دار شد. پس از مدتی احساس کرد با این آقا نمی‌تواند کار کند. لذا او از آن‌جا رفت. آقای جلال‌الدین فارسی این موضوع را به‌عنوان وابستگی آقای صدر به امپریالیسم و صهیونیسم می‌داند. یکی از انگیزه‌های تبلیغات منفی علیه دکتر چمران و آقای صدر این مسأله بود. دکتر چمران در نامه‌هایی که به من می‌نوشت به بسیاری از این شبهه‌افکنی‌ها پاسخ داده است. من تعداد ۱۳ نامه را در اختیار مرحوم آقای علی حجتی کرمانی قرار دادم که در کتاب لبنان به روایت دکتر چمران و امام موسی صدر چاپ شده است. و با وجود آن، این چند نامه را در پایان همین فصل می‌آورم.

رفتار فارسی در مراسم چهلم دکتر شریعتی در بیروت مندرج در صفحات ۱۴۱ و ۱۴۲ کتاب مزبور تدارک مراسم عظیم چهلم در بیروت

بعد از مراسم خاکسپاری آمدیم به دفتر آقای صدر در دمشق، آن‌جا عده زیادی از افراد به ما ملحق شدند، ناهاری خوردیم و دسته‌جمعی حرکت کردیم به طرف بیروت. در آن‌جا در پی تدارک مراسم هفت و چهلم برآمدیم. همگی نظرم‌ان این بود که مراسم چهلم

را به یک میتینگ بزرگ سیاسی تبدیل کنیم که همین طور هم شد. در این فاصله تبلیغات علیه آقای صدر زیاد بود. تعدادی از علماء و روحانیون مخالف شریعتی از برنامه‌ای که آقای صدر در مراسم تدفین و شب هفت او تدارک دیده بود، ناراضی بودند. از زبان خود آقای صدر شنیدم که یکی از افرادی که اعتراض کرده بود آقای اشراقی داماد امام بود که پیام داده بود که از شما انتظار نبود چنین کاری بکنی آن هم برای چنین کسی که خودش را در ردیف اولیاء و پیامبران می‌خواهد قرار دهد. آقای صدر پاسخ داده بود که من معتقد نیستم که هر چه دکتر شریعتی گفته صد در صد درست است. هر کسی به میزانی که تلاشش زیاد است، امکان خطاء و اشتباهش هم وجود دارد، اما این جور هم نیست که تخطئه بکنم فکر و اندیشه‌ای را که به این خوبی و زیبایی موفق شده مذهب را به دانشگاه ببرد و یک روشنگری فرهنگی انجام بدهد و اگر شما این سیطره عظیمی که در دل و مغز و اندیشه و روح جوانان پیدا کرده بخواهید بگیری چه چیزی می‌خواهید به جایش بگذارید؟

در خود لبنان هم منصور قدر سفیر ایران و آخوندهای وابسته به او و عده‌ای دیگر علیه آقای صدر تبلیغات گسترده‌ای به راه انداختند. تبلور و اوج این مخالفت‌ها در مراسم چهلم دکتر شریعتی در بیروت بود. از پیش از آن تلاش‌هایی صورت گرفت که به نوعی اقدامات انجمن‌های اسلامی دانشجویان در تکریم دکتر شریعتی را تخطئه کنند. از کسانی که سخت مخالف این اقدامات بود آقای جلال‌الدین فارسی بود. او با توجه به حسادتی که نسبت به دکتر شریعتی داشت،

از این جنب و جوش‌ها زیاد خوشش نمی‌آمد. همان موقع شنیدم دو - سه نفر را تحریک کرده بود که بیایند در محل مراسم به در و دیوار شعارهایی بنویسند که بیشتر جنبه بهره‌برداری گروهی و فرقه‌ای داشت و در این بین از عکس امام هم سوءاستفاده می‌کردند یعنی عکس امام را به گونه‌ای چاپ کرده بودند که نام سازمان و دستجات خودشان روی آن به طور مفصل تبلیغ شده بود و اگر می‌خواستیم آن را قیچی کنیم عکس امام خدشه‌دار می‌شد. این گروه نه دعوت‌کننده، نه حمایت‌کننده و نه شرکت‌کننده بودند و دلیلی نداشت که از آن‌ها تبلیغ شود. منشاء این تبلیغات و پلاکاردهای تفرقه‌افکن، آخوندهای وابسته به سفارت ایران و دوستان آقای فارسی بودند، لذا دوستان ما از نصب پلاکاردهای آن‌ها جلوگیری کردند و درگیری‌های کوچکی هم در این میان روی داد. اما مجلس بسیار باشکوهی برگزار شد. سخنرانی افتتاحیه بر عهده آقای شیخ جعفر یعقوب سخنگوی مجلس اعلای شیعیان لبنان بود که بسیار پرشور ایراد شد. بعد از طرف جنبش ملی و اسلامی ایران سخنانی ایراد گردید. آقای قطب‌زاده پیام نهضت آزادی ایران را قرائت کرد. پیام‌هایی نیز از سوی سازمان‌های اسلامی کشورهای مسلمان مانند اریتره، مراکش، اندلس و سودان، تونس و پاکستان و خیلی از سازمان‌های معروف خوانده شد.

رفتار آقای فارسی با امام موسی صدر و شهید دکتر چمران در صفحه ۱۷۱ تا صفحه ۱۷۶ جلد دوم کتاب خاطرات آقای دکتر طباطبائی

در لبنان هم آقای جلال فارسی و دوستانش فعال بودند. با وجود حمایتی که آقای صدر از این افراد داشت، متأسفانه برخی از آنها با بی‌انصافی اتهاماتی به ایشان می‌زدند و رفتار ناخوشایندی با آقای صدر داشتند.^(۱) گاهی اشخاصی از ایران به سوریه و لبنان می‌آمدند. وقتی با این افراد رو به رو می‌شدند، سعی می‌کردند مانع دیدار آنها با امام موسی صدر و دکتر چمران شوند و آنها را نسبت به این دو نفر بدبین می‌کردند. در این زمینه می‌توانم به عنوان مثال به سفر آقای حسین مهدیان یا مرحوم حاج مانیان از هیأت امنای حسینیه ارشاد اشاره کنم.^(۲) آقای فارسی با تعدادی از افراد سازمان آزادیبخش فلسطین ارتباطاتی داشت. آنها هم از او بهره‌برداری می‌کردند و او فکر می‌کرد مغز متفکر آنهاست. برای خودش تشکیلاتی راه انداخته بود و دو سه نفری در اطرافش جمع شده بودند. اما بیشتر برای پیشبرد اهداف و مقاصد شخصی خودش تلاش می‌کرد تا نشان دهد آدم فاضلی است و از یک بینش خاص سیاسی برخوردار. او فردی خودخواه و متکبر بود. هر کسی که به نوعی در لبنان مطرح می‌شد مورد حسادت ایشان قرار می‌گرفت. نسبت به دکتر شریعتی هم حسد و کینه داشت. صریحاً اظهار می‌کرد اگر شریعتی با ساواک همکاری نکند

۱. آقای فارسی سعی داشت بین روحانیون مبارز خارج از کشور و آقای صدر اختلاف بیندازد و آنها را علیه آقای صدر و دکتر چمران بشورانند.
۲. در گفتگویی که با آقای مهدیان صورت گرفت، ایشان به سفر خود به همراه شهید دکتر مفتاح به سوریه و لبنان اشاره و تأکید کردند البته سخنان آقای فارسی را می‌شنیدیم، لیکن تأثیری در ما نمی‌گذاشت. ایشان تأکید کردند که آقای صدر با وجود آن‌که از موضع آقای جلال فارسی مطلع بود اظهار داشت: اگر یک خار در چشم آقای فارسی برود من تحمل نمی‌کنم.

به او اجازه فعالیت در حسینیه ارشاد نمی دهند. در دیداری که با هم داشتیم به من گفت: چرا شما در انجمن های اسلامی بحث های تاریخ ادیان شریعتی را مطرح می کنید؟ او در ۱۰ جلسه مطالبی گفته و من کتابی مفصل در مورد انقلاب تکاملی اسلام نوشته ام، چرا این کتاب را تدریس نمی کنید؟ گفتم: کتاب شریعتی محوریت دارد و بحث روز است. از طرفی نمی توانیم به دانشجو تحمیل کنیم که چه چیزی را بخواند یا نخواند و چه بپذیرد یا نپذیرد. یا این که می گفت آقای مطهری فلسفه نمی داند. فلسفه کجا خوانده است؟ یک عده بچه دور و برش را گرفته اند شده متفکر دانشگاه.

آقای جلال الدین فارسی از هیچ کوششی علیه آقای صدر فروگذاری نکرد.

بدون مبالغه آقای فارسی از هیچ کوششی علیه آقای صدر فروگذاری نکرد. پس از انقلاب که به اسناد سفارت ایران در لبنان دسترسی پیدا کردیم سرنخ اغلب جزواتی را که منتسب به ایشان و براساس اطلاعات ایشان بود در آن جا یافتیم. یکی دو بار من و قطب زاده با او صحبت کردیم. پس از جلسه به قطب زاده گفتم: اگر هر کس دیگری جای من بود آن چنان تحت تأثیر قرار می گرفت که به آقای صدر لعن و نفرین می کرد.

در یک درگیری دولت لبنان حکم اخراج چند نفر از ایرانی ها از جمله آقای فارسی را صادر کرد. ۱۲/۵ شب به آقای صدر اطلاع دادند که براساس حکم یک دادگاه، فردا صبح قرار است. این افراد از لبنان

اخراج شده و احتمالاً تحویل حکومت ایران داده شوند. آقای صدر شبانه با رئیس جمهور لبنان (شارل حلو) تماس گرفتند و گفتند چنین حکمی برای امضاء پیش شما آمده، آنرا امضاء نکنید تا فردا صبح شما را ببینم. فردا صبح دوباره تماس گرفتند و گفتند «این‌ها در ایران فعالیت‌هایی داشته‌اند البته من در حکم دادگاه مداخله نمی‌کنم، اما تحویل دادن آن‌ها به ایران منجر به اعدام آن‌ها خواهد شد، اجازه بدهید این‌ها به سوریه بروند، من هم تلاش می‌کنم که سوریه از ورود آنان ممانعت نکند». پس از آن آقای صدر با مقامات سوری تماس گرفتند و اظهار داشتند که «این افراد البته شلوغ هستند و شلوغ می‌کنند، اما مخل امنیت شما نیستند، این‌ها در تبعید و خارج از وطن هستند و مبارزه می‌کنند». بعد هم کمک‌هایی به این افراد کردند. اما همین قضیه را آقای فارسی تحریف کرد و در یک اعلامیه‌ای عنوان کرد که اخراج این افراد از لبنان زیر سر آقای صدر و تشکیلات ایشان بود.^(۱) زیرا باور داشت در صورت حضور ایشان در لبنان کسی طرف آقای صدر نمی‌رود و یا ایرانی‌هایی که می‌آیند به سوی دکتر چمران کشیده نمی‌شوند. لذا برای رهایی از این مخمصه آقای صدر ترتیب اخراج آنان را داده است تا بی‌رقیب! باشد.

تلاش برای مشوش کردن ذهن امام خمینی علیه آقای صدر

۱. دکتر چمران می‌گفت ساعت‌ها طول کشید تا توانستم ذهن آقای محمد منتظری و یاران ایشان را نسبت به واقعیت امر و نیز تلاش خیرخواهانه امام موسی صدر روشن سازم.

* همین افراد می‌کوشیدند تا ذهن امام خمینی(ره) را هم نسبت به امام موسی صدر خراب کنند؟

در یک مقطعی آقای فارسی مرتباً گزارش‌هایی برای امام می‌فرستاد و سعی داشت ذهن امام را نسبت به آقای صدر مشوش کند. علاوه بر این او و برخی افراد سعی می‌کردند از طریق حاج آقا مصطفی، نظر امام را درباره آقای صدر تحت تأثیر قرار دهند. حاج آقا مصطفی دارای دیدگاه‌های خاصی بود و بیشتر در فکر جانداختن مرجعیت علی‌الاطلاق امام، هم در ایران و هم در کل عالم تشیع بود. خودش صراحتاً به من گفت که گله ما از آقای صدر این است که او در لبنان آقای خویی را به عنوان مرجع معرفی کرده است. همین انتقاد را نسبت به شهید سید محمدباقر صدر هم مطرح می‌کرد. البته امام موسی صدر، نهایت اشتیاق و علاقه را به امام داشت و برای رهایی ایشان از تبعید در ترکیه تلاش‌های گسترده‌ای انجام داد. از آن جمله دیدار و ملاقات با پاپ در واتیکان بود، که به عقیده مرحوم آیت‌الله العظمی خویی مهم‌ترین عامل انتقال امام از ترکیه به عراق بود.^(۱) امام صدر می‌گفت در باب مرجعیت عالم تشیع چهره‌های شناخته شده در این منطقه آقایان سید عبدالهادی شیرازی، حکیم و خویی هستند، و آقای خمینی آن‌طور که در ایران شناخته شده، برای شیعیان خارج از ایران شناخته شده نیستند. اگر من ایشان را آن‌طوری که مورد نظر آقایان است مطرح کنم، یک حالت تصنعی دارد و در شأن ایشان

۱. این مطلب را آیت‌الله خویی در جمع عده‌ای از بزرگان نجف از جمله شهید سید محمدباقر صدر و مرحوم آیت‌الله مستنبط بیان کرده بودند.

نیست. مردم باید به مرور با مسائل ایران آشنا شوند. اکثر شیعیان لبنان به دلیل اقدامات روحانیون درباری و تبلیغات سفارت ایران و عوامل دیگر تصویری که از شاه دارند، غیر از تصویری است که شما از شاه دارید. آن‌ها شاه را به عنوان یک زمامدار و رئیس یک حکومت شیعه می‌شناسند و برای او قداست قائل هستند. عوامل رژیم شاه در لبنان این‌گونه تبلیغ کرده‌اند که او خیلی خواهان نجات شیعیان از فقر و بدبختی است. ولی صدر به دلیل خصومت‌های خانوادگی مانع این است که شاه به شما کمک کند. آقای صدر می‌گفت من در این چند جبهه باید بجنگم و این افکار را عوض کنم. از جمله مطالبی که آخوندهای درباری - به تعبیر امام - می‌گفتند این بود که چه معنی دارد یک روحانی ایرانی بلند شود و بیاید به لبنان و رهبری شیعیان را برعهده بگیرد؟ از این تحریکات علیه امام موسی صدر زیاد بود. بنابراین محذوراتی که آقای صدر به‌ویژه در اوایل ورود امام به نجف داشتند، اقتضا می‌کرد، نتوانند بحث مرجعیت مطلق امام را مطرح کنند.

قضاوت آقای هاشمی رفسنجانی درباره امام صدر

اما کسانی چون حاج آقا مصطفی و برخی مبارزین ایرانی مقیم لبنان در کوران مشکلات این کشور نبودند و توقعات خاصی را داشتند.

در میان گروه‌های خارج از کشور، جبهه ملی سوم و آقای بنی صدر هر چند بدشان نمی‌آمد که آقای صدر را تخطئه کنند و تغذیه

اطلاعاتی آن‌ها هم از طریق جلال‌الدین فارسی بود. اما روی هم‌رفته نسبت به آقای صدر و دکتر چمران محتاطانه‌تر و منصفانه‌تر برخورد می‌کردند.

✽ آیا امام خمینی (ره) هم تحت تأثیر القائنات اطرافیان قرار می‌گرفتند؟

با توجه به شبهه افکنی‌های فراوان و پیوسته‌ای که علیه آقای صدر صورت می‌گرفت، حتی اگر امام ذهنیت منفی هم نسبت به ایشان می‌داشتند، عجیب نبود. اما در ملاقات‌هایی که من با امام داشتم چنین استنباطی نکردم. البته این طور نبود که این فتنه‌گری‌ها هیچ تأثیری نداشته باشد. بالاخره ذهن انسان اثرناپذیر نیست، ولی بعضی اوقات که من به نجف می‌رفتم و امام را می‌دیدم و نامه‌ای از آقای صدر برایشان می‌بردم یا توضیحی می‌دادم، احساس می‌کردم که ایشان شاد می‌شوند و ابهام و یا کدورتی که در ذهنشان بود از بین می‌رفت. من خود به دفعات حامل نامه‌هایی از طرف ایشان برای امام بودم. در یکی از آن‌ها ظاهراً آقای صدر پیغام داده بود که در لبنان و سوریه امکان زندگی برای ایشان فراهم است. (فکر می‌کنم تاریخ این نامه به سال ۱۳۵۱ هـ. ش باز می‌گردد.)

صفحه ۱۸۵ خاطرات سیاسی - اجتماعی دکتر صادق طباطبائی جلد

۲

طیف گسترده و متنوع مخالفان آقای صدر

البته باید به این نکته اشاره کنم که تبلیغاتی که چپی‌ها و عراقی‌ها و

سازمان‌های جاسوسی علیه امام موسی صدر به راه می‌انداختند و یا حتی احزاب چپ لبنان که از مداخله سوریه ناراحت بودند یک موج وحشتناک تبلیغاتی را در مناطقی خاص به‌وجود آورده بود که واقعاً قضاوت را برای کسانی که اوضاع را از ریشه و اساس نمی‌شناختند مشکل می‌ساخت. حتی برای دوستان امام موسی صدر در ایران‌گاه اوضاع روشن و واضح نبود و کتباً و شفاهاً توضیح می‌خواستند. البته هر وقت به نوعی و هر جا به اقتضای خاص خود تفاوت می‌کرد. مثلاً در ایران تبلیغات چپی‌ها و ساواک و آخوندهای درباری که حساب خود را داشت. عده‌ای هم که از مخالفین دکتر شریعتی بودند و از این لحاظ از دایی‌جان ناراحت بودند مطلب خاصی را به‌وجود می‌آورد. در اروپا مخالفین انجمن‌های اسلامی و طرفداران کنفدراسیون و نیز دار و دسته معدود فلسطینی‌های طرفدار عراق و نیز اکثریت فلسطینی‌های چپ طرفدار جورج حبش به‌اضافه مطالبی که گهگاه دوستان آقای جلال فارسی شایع می‌کردند، واقعاً اوضاع را بسیار شبهه‌انگیز و دشوار می‌ساخت. طبیعی است که اگر مطالب این نشریات را امام در نجف می‌خواندند و بعد هم از همان چند نفر امثال آقای زیارتی یا روحانی، مؤلف کتاب نهضت امام خمینی که در ارتباط مستقیم با آقا جلال قرار داشتند مطالبی علیه آقای صدر می‌شنیدند و هم‌چنین اختلاف اصولی حاج آقا مصطفی خمینی با دایی‌جان که بیشتر بر سر مرجعیت امام بود و نه زعامت سیاسی ایشان، همه این‌ها را که با هم جمع بنماید خواهید دید که پیدا شدن ابهام و حداقل سؤال در ذهن هر کس حتی در ذهن امام امری طبیعی می‌بود. کم اتفاق

نمی‌افتد که حتی دوستان خیلی نزدیک ما با شک و تردید مطالبی را سؤال می‌کردند. البته دایی جان از آن وضع خوششان نمی‌آمد، اما آن‌را طبیعی تلقی می‌کردند. لکن اگر از دوستان خودی قضاوتی ناعادلانه می‌شنیدند خیلی رنج می‌بردند، گرچه آن‌را هم با سعه صدر تحمل می‌کردند و با حوصله فراوان ریشه‌های اوضاع را شرح می‌دادند.

نظر شهید چمران در نامه‌ای به دکتر صادق طباطبایی **صفحه ۱۹۲ کتاب**

باز در همین نامه در جایی دیگر دکتر چمران می‌نویسد:
عده‌ای ما را می‌گویند که ما جاسوس آمریکا و دشمن فلسطینی‌ها هستیم و گروه دیگری نیز ما را می‌کوبد که ما چرا با فلسطینی‌ها همکاری می‌کنیم... این دو گروه هیچ دشمنی با هم ندارند و به هم نمی‌تازند و همدیگر را نمی‌کشند ولی این دو گروه فقط یک اشتراک دارند و آن کوبیدن امام موسی و حرکة‌المحرومین است. **مضحک‌تر** از همه این‌که جلال فارسی و همکار مغرضش محمد صالح نیز کاسه داغ‌تر از آش شده‌اند. امام موسی را جاسوس آمریکا... می‌خوانند و برای دفاع از مقاومت آن قدر دروغ می‌بافند و آن قدر تهمت می‌زنند و آنقدر **فحش رکیک می‌دهند...** در حالی که در محورهای اصلی جنگ بنت جبیل و طیبه، جوانان ما دوش به دوش فتح می‌جنگند. و هر هفته تقریباً شهیدی می‌دهیم، در حالی که رهبری مقاومت به ما اسلحه و ذخیره و تمرین می‌دهد، آن‌گاه جلال فارسی و محمد صالح با تهمت و

دروغ همه جا را پر می‌کنند که ما ضد مقاومت فلسطین و بنا بر این جاسوس و عمیل^(۱) هستیم. خدا ان شاء الله آن‌ها را هدایت کند...» این اوضاع را ذکر کردم تا تصویری از وضع آن دوره در ذهن داشته باشید و ببینید چگونه حتی اذهان دوستان را خراب می‌کردند. طبیعی است که امام خمینی هم با شنیدن این امواج تبلیغات و نیز گزارش‌های آقای جلال فارسی لا اقل سؤال در ذهن ایشان پیدا شود. که البته با توضیحات کتبی و شفاهی ما و هوش و فراست و درایت ایشان مسئله کاملاً روشن و ابعاد فداکاری و قیام دایی جان مشخص می‌شد.

شرح سفر حاجی مانیان و خیانت‌های جلال فارسی از زبان چمران

ادامه ماجرای سفر حاج مانیان را از زبان دکتر چمران بخوانید:
«... مدتی پیش آقای حاج مانیان از ایران آمده بود و برای من نامه‌ای آورده بود. و جلال فارسی خیلی خوب او را شستشوی مغزی داده بود. بعد از ملاقات با جلال به سراغ امام موسی در شام رفت و سخنان امام او را قانع نکرد. من تصادفاً به شام رفته بودم. او را دیدم و مدتی با او صحبت کردم. دیدم خیلی سرد است و دم گرم من در آهن سرد او اثری ندارد. گفتم تو را در بیروت خواهم دید. در بیروت دوباره نزد جلال رفته بود. وقتی حاج مانیان را دیدم از او خواستم که به دیدار شیاح

۱. مزدور، خائن.

بزرگ‌ترین سنگر مبارزه جوانان حركة المحرومين برويم. با سردی تمام گفت شياح را دیده است. تعجب کردم که چگونه شياح را دیده و هنوز سرد است. نفهمیدم... بعد گفتم به نقطه‌ای دورافتاده و گمنام می‌رويم که کسی نمی‌داند، حی لیکي، پذیرفت. آن‌جا رفتيم. برای اولین بار دید که یک مجموعه از جنگندگان امل با اسلحه سنگین دوشکا علیه مسیحیان حدث می‌جنگند. اشک سرور در چشمانش حلقه زد و گفت تا آن وقت باور نداشت که جوانان امل ضد کتائب می‌جنگند. فکر می‌کرد که ما همکار کتائب هستيم و ضد مقاومت فلسطین می‌جنگيم. چه ظلم بزرگی، چه جنایتی، آنگاه منقلب شد و خواهش کرد او را به خانه شهدا ببرم. در همان منطقه به خانه شهید محمد ضيقه رفتيم. وقتی چشمش به زن جوان و خواهرها و مادر شهید افتاد که همه سیاه‌پوش بودند و بچه شهید را دید که با گریه بابا را صدا می‌کند به شدت ناراحت شد و به گریه افتاد و دو هزار لیره به زن شهید تبرع داد. به خانه شهید دندش رفتيم... به خانه شهید محمودالدر رفتيم... به کلی زیرورو شد و درخواست کرد او را به محورهای دیگر ببرم. به کفرشما بردم که منطقه خطرناکی است و تقریباً در محاصره سه طرفه کتائب قرار گرفته، و با چشمانش دید که اول سنگرهای جوانان امل است و بعد پشت سر آنها به فاصله ۲۰ یا ۳۰ متری سنگر نیروهای الفتح... گفتم می‌خواهی به شياح برويم، پذیرفت. او را به محور اسعد

اسعد بردم. وقتی سنگرهای خطرناک این منطقه را دید به خود لرزید. چه سنگرهای خطرناکی، در فاصله ۲۰ متری با کتائب و احرار (که شاه به آنها پول و اسلحه می داد)... جاهایی را به او نشان دادم که هر نقطه آن شهیدی از بهترین قهرمانان ما به خاک و خون غلطیده است... این جا حساوی پشت این سنگر شهید شد. این جا فرحات شهید شد... این جا محمود رزق در پشت سنگر بزرگ در وسط اسعد اسعد در وسط ظهر به شهادت رسید، در حالی که روزه داشت... این جا سخازی به شهادت رسید که بزرگترین و شجاعترین قهرمان شیاح بود. اینها را می گفتم و از سنگری به سنگر دیگر می رفتم تا این که حاجی خسته شد و گفت بس است. دیگر طاقت ندارم. گفتم آیا اینها را دیده بودی؟ گفت نه. فقط او را به مسجد شیاح برده بودند و نماز خواندند و بیرون رفتند و گفتند این شیاح است. گفتم این ظلم بزرگی است که تو به شیاح بیایی و این سنگرها و محورهای جنگ را نبینی و به ایران بازگردی و دروغ و تهمت و جهل به ارمغانبری. به زور او را به محور دیگری از شیاح یعنی طیونه بردم که جوانان امل مسؤول حراست آن بودند. دیگر خسته شده بود و طاقت نداشت... به او گفتم برای منی که شب و روز در دریای مرگ غوطه می خورم، با یک دست اسلحه حمل می کنم و با دست دیگری شهیدی را بدوش می کشم... برای منی که از همه چیز خود گذشته ام و به انتظار شهادت دقیقه شماری می کنم... برای منی که از همه چیز و از

همه کس مأیوسم و به هیچ چیز امیدی ندارم و از همه جا بریده‌ام و از هیچ کس انتظاری ندارم... این‌ها، این ظلم‌ها، این بی‌انصافی‌ها مهم نیست... اما خدای بزرگ شما را نمی‌بخشد، علی شما را نمی‌بخشد، حسین شما را نمی‌بخشد، از ما گذشت و می‌گذرد، ولی شما در مقابل خدا و ضمیر و انسانیت حساب خود را بکنید... او شروع به دلداری کرد و گفت وضع تبلیغاتی ایران خوب نیست و همه دوستان به شما بدبین شده‌اند. گفتم چه انتظاری دارید، مگر دستگاه‌های تبلیغاتی شاه و آمریکا و روسیه ممکن است به نفع ما به جریان بیفتند. واضح است که این‌ها همه دشمنان ما هستند. گفت نامه‌ای به [دکتر علی] شریعتی بنویسم و او را روشن کنم. من نیز نامه‌ای نوشتم اما اگر حقیقت را بخواهی نفرستادم. زیرا احساس کردم که این نامه رنگ استغاثه به خود می‌گیرد و این شرک دارد و نمی‌خواهم از هیچ چیز و هیچ کس طلب کمک کنم. نمی‌خواهم هیچ کس را شریک خدا قرار دهم. نمی‌خواهم این احساس و ارستگی و قرب به خدا را که در اثر فقر و تنهایی و ظلم و غم و درد به من دست داده است، با ابتذال طلب کمک برای بقای مادی جسد بیالایم... بعضی نیز به من پیشنهاد کردند که نامه‌ای به آقای خمینی بنویسم و حقایق را شرح دهم و از او طلب کمک کنم. اما همان احساس عرفانی مانع این عمل شد... بزرگ‌ترین ظلم تاریخ بر ما می‌گذرد. همان ظلمی که بر علی هجوم آورد و او را به حربه کفر کوبید و سال‌های

سال در خطبه‌های جمعه و بر منابر و مساجد او را لعن و نفرین کردند... همان ظلمی که حسین(ع) را تکفیر کرد و به خاک و خون کشانید و زینب(ع) را به اسارت برد... همان ظلم تاریخی، ما شیعیان علی و حسین را می‌کوبند و چه کوبیدنی... امروز ارزش علی(ع) و حسین(ع) را خیلی بهتر می‌فهمم و بیش از هر وقت تار و پود وجودم به عشقشان و مهرشان گره خورده است... من علی‌وار به دنبال حسین(ع) می‌روم و خود را برای همه چیز آماده کرده‌ام... که ساده‌ترین و قهرمانانه‌ترین آن‌ها شهادت است... راستی اگر دنیا و مافیها علیه من برخیزد، همه مرا برانند، همه زمین و آسمان علیه من تجهیز شود... و کاملاً یکه و تنها بمانم... و باز هم دست از حق و ارزش‌های خدایی خویش برنخواهم داشت و تسلیم ظلم و کفر نخواهم شد... و از تنهایی و بی‌کسی وحشت نخواهم کرد. در ظلمت بی‌پایان این شب یلدا، هم‌چون شمع خواهم سوخت و وجودم تا موقعی که موجود است، تسلیم ظلمت نخواهد شد... من تا موقعی زنده‌ام که می‌سوزم و تا وقتی که می‌سوزم تسلیم ظلمت نمی‌شوم...

حال ملاحظه کنید که روزگار چگونه بود. حالا می‌فهمید که وقتی دایی جان گفتند، سؤال‌های برخی از دوستان خیلی انسان را رنج می‌دهد، یعنی چه. به هر حال این اخبار و اوضاع قاعدتاً به نجف هم می‌رسد و تا حقایق روشن شود طبیعی است که مدتی طول می‌کشد و در این میان افراد نادان و کسانی که خرده حساب‌های شخصی داشتند

نیز آب را گل آلود می کردند.

صفحه ۱۹۹ خاطرات سیاسی اجتماعی دکتر صادق طباطبائی
شبّهات آقایان حمید روحانی و جلال فارسی درباره امام

صدر

* عمده شبّهاتی که پیرامون ارتباط امام موسی صدر با انقلاب اسلامی ایران و هم چنین مقاومت فلسطینی مطرح شده اند، در دو کتاب «نهضت امام خمینی» و «زوایای تاریک» جمع شده اند! پیرامون شبّهات آن ها چه نظری دارید؟

در مورد شبّهاتی که آقای حمید روحانی در کتاب نهضت امام خمینی به آقای صدر وارد کرده است بهتر است شما را به کتاب های سه جلدی اسناد ساواک درباره امام صدر ارجاع دهم. هم چنین کتاب های دیگری که این چند سال در ایران در باره امام صدر منتشر شده اند بطلان مطالب کینه ورزانه مؤلف کتاب نهضت امام خمینی را به روشنی نمودار می کنند. هم چنین مطالبی که در ضمن همین گفتگو با شما مطرح کرده ام خود نشان دهنده بی اساس بودن ادعاهای نویسنده مذکور می باشد. اصولاً آقای زیارتی - حمید روحانی - معتقد است هر کس که به نوعی با امام [خمینی] ارتباط داشته مأمور مستقیم یا غیرمستقیم امریکا بوده است. این فقط درایت و ذکاوت امام بوده که این افراد در برنامه های خود موفق نبوده اند. حالا این چه امتیازی برای امام است که همه مربوطین با ایشان مأمور بوده اند نمی دانم. هم چنین برایتان نقل کردم که شبی در نجف در منزل آقای شیخ حسن کروی چه سنخ اتهاماتی را ایشان به شهید سید محمدباقر صدر و

امام موسی صدر وارد می‌کرد و امام در این مورد چه عکس‌العملی نشان دادند. فکر می‌کنم نباید بیشتر از این فکر و وقت خود را به این‌گونه مطالب بی‌اساس اختصاص دهیم. واقعاً حیف از وقت است که این چنین بیهوده تلف شود. اگر این‌گونه شبهه‌افکنی‌ها مؤثر می‌بود ساواک موفق‌تر می‌بود. اگر این‌گونه ابهامات اثرگذار می‌بود، جایگاه امام صدر در اذهان فرهیختگان جهان این چنین نمی‌بود، آن‌هم بعد از گذشت یک ربع قرن از اختفای ایشان. در ذهن هر کس اگر بتوان رخنه کرد، وجدان جمعی جامعه را نمی‌توان فریب داد. شما سری به لبنان امروز بزنید و شیفتگی مردم آن دیار نسبت به ایشان را ببینید. عنوان «وجدان لبنان» را به آقای صدر من و دیگران نداده‌ایم. این شرف و فخر از اعماق درون یک ملت آن‌هم در یک دوران و در پی کوران‌های سخت برخاسته است و با این زمزمه‌ها زوده نمی‌شود. به اظهارات مراجع و بزرگان دین و سیاست و رزمندگان و مجاهدان و ایثارگران و جانبازان مراجعه کنید تا بی‌پایه بودن این شهادت را دریابید.

در مورد کتاب «زوایای تاریک»

این‌که آقای جلال‌الدین فارسی چنین موضعی را نسبت به آقای صدر و دکتر چمران دارد، به خصلت‌ها و خلقیات روحی خودش برمی‌گشت! ایشان و دوستانشان علیه آقای صدر کم‌کارشکنی نکردند! من دو نمونه را برایتان ذکر می‌کنم که مستقیماً در جریان هر دو آن‌ها قرار داشتم.

قبلاً گفتم که دولت لبنان در پی یک اقدام مشکوک ۱۲ نفر از

ایرانیان مقیم لبنان را بازداشت کرده و حکم اخراج و تحویل آن‌ها به ایران را صادر می‌کند. ساعت ۱۲ شب آقای صدر مطلع می‌گردد. ایشان همان موقع با رئیس جمهور تماس می‌گیرد و می‌گوید، محکمه عالی چنین حکمی را صادر کرده است و برای امضاء پیش شما فرستاده‌اند. شما امضاء نکنید تا من شما را ببینم! فردا این ملاقات صورت می‌گیرد. رئیس جمهور لبنان در آن زمان آقای شارل حلو بود. زمانی که دکتر چمران تازه به لبنان آمده بود. سفیران لبنان در ایران هم آقای کاظم الخلیل بود که به قول دکتر چمران، یکی از پست‌ترین چهره‌های موجود در دنیای شیعه است! رئیس جمهور که ظاهراً شارل حلو بود، علاقه خاصی به آقای صدر داشت. دایی جان با رئیس جمهور صحبت کردند و ایشان هم بنابر درخواست آقای صدر، از تحویل افراد بازداشت شده به ایران منصرف گردید. تنها درخواست رئیس جمهور آن بود که برای آن‌که حکم محکمه در ظاهر اجرا شود، این افراد به‌طور صوری و موقت به سوریه فرستاده شوند. آقای صدر در سوریه علاوه بر شخص حافظ اسد، دوستان زیادی داشتند! یکی از این دوستان، از مقامات بلندپایه امنیتی سوریه بود. آقای صدر با دوستانشان تماس گرفتند و سفارش کردند که به این‌ها کاری نداشته باشید! به آن‌ها گفتند که بگذارید این‌ها کارشان را انجام دهند. گفتند که اگر چه این‌ها شلوغ هستند، اما به هیچ‌وجه مخل امنیت شما نخواهند بود! آن‌ها را قانع کردند که اگر این‌ها در زینیه شلوغ کردند و حتی اسلحه هم با خود حمل کردند، کاری به شما نخواهند داشت و تنها بر ضد شاه و اسرائیل فعالیت خواهند کرد!

آقای صدر به گونه‌ای مقامات سوریه را نسبت به این‌ها مطمئن کرده بودند که دست این افراد در سوریه کاملاً باز بود! مثلاً آقای محمد منتظری تنها کاری که در سوریه نمی‌کرد، آن بود که علیه آن کشور قیام مسلحانه کند! امثال او در سوریه دستشان برای هر کاری کاملاً باز بود! خوب! شما تصوّر می‌کنید که این اقدامات آقای صدر نزد آقای جلال فارسی چه انعکاسی داشت؟ مرّوت و قدرشناسی و قضاوت ایشان این‌گونه بود که گفتند: «آقای صدر از وجود ما در لبنان احساس خطر کرد و نگران بود که موقعیتش متزلزل شود! به همین جهت زمینه‌چینی کرد که ما را از لبنان اخراج کنند!».

و اما نمونه دوم. در آن آشوب لبنان که به قول آقای صدر اوضاع خیلی «در هم و برهم» شده بود، امثال آقا جلال خیلی کارشکنی می‌کردند. برای ما واقعاً ملموس بود که آقای صدر تا چه حد در ثبات لبنان، حفظ فلسطینی‌ها و جلوگیری از آشوب بر ضد فلسطینی‌ها دخیل هستند. در خیلی از ملاقات‌ها من خود حضور داشتم و شاهد بودم که ایشان چگونه با فلسطینی‌ها، مسیحی‌ها و سایر جناح‌های درگیر صحبت می‌کنند. دکتر چمران بیش از همه ماها در جریان فعالیت‌های ایشان قرار داشت و بیشتر از همه ما ناظر ظلم و ستمی بود که در این باره بر آقای صدر می‌رفت! این در شرایطی است که ما انجمن‌های اسلامی اروپا را در مقیاسی جهانی گسترش داده بودیم. مثلاً در یکی دو سفر که خود من به هند و فیلیپین رفته بودم، با کمک دوستان آنجا سازمان انجمن‌های اسلامی شبه قاره هند را تشکیل دادیم. دوستان ما در آمریکا انجمن اسلامی شاخه آمریکا و کانادا را

به وجود آورده بودند. خود ما هم که اتحادیه [انجمن‌های اسلامی شاخه] اروپا را تشکیل داده بودیم. یک سازمان واحد مرکزی را هم به وجود آوردیم که به اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان معروف بود.

ارگان آن نشریه «مکتب مبارز» بود. ماهنامه «قدس» نشریه سیاسی آن بود و یک سری جزوات ایدئولوژیک و یک فصل‌نامه هم تحت عنوان «مجموعه کرامه» منتشر می‌کردیم. در آن موقعیت و به موازات پر و بال گرفتن انجمن‌های اسلامی، با نفوذ ساواک روند تضعیف کنفدراسیون در میان دانشجویان شروع گردیده بود. کنفدراسیون یک سازمان صنفی، سیاسی و پرجاذبه بود که اعضای آن نوعاً ضد مذهبی و یا غیرمذهبی بودند. در مقابل این‌ها یک مرتبه اتحادیه انجمن‌های اسلامی به قدرت رسید. آن هم یک سازمان مذهبی که علیه آن فعالیت می‌کردند. این دو سازمان روبروی هم ایستاده بودند.

صفحه ۲۰۶ کتاب خاطرات - سوء استفاده جلال فارسی و نقل خبر دروغ

توضیح‌هایی از روی یک خباثت پرده برداشت

عرفات فوراً هانی الحسن را احضار نمود. او وقتی آمد، ما مطالب را عیناً بازگو کردیم. نشریه خودمان را جلوی چشم گذاشتم و دستخطش را هم نشانش دادم. دایی جان بلند شدند و به یاسر عرفات گفتند، من کار دارم و باید بروم! مسأله این‌ها را حل کن و بعد از هم جدا شوید! ایشان رفتند و من و مصطفی [چمران] باقی ماندیم. هانی الحسن در آلمان تحصیل کرده بود و زبان آلمانی را می‌دانست و از این جهت همدیگر را می‌شناختیم. به جهت همین آشنایی بود که عرفات او را

به عنوان اولین سفیر فلسطین در ایران تعیین نمود. به هانی گفتم، آیا یادت هست که من چهار پنج هفته پیش آمدم و با شما مصاحبه کردم؟ گفت بله! گفتم حالا از قول شما چنین دستخطی را چاپ کرده اند! آیا شما این دستخط را می شناسی! گفت بله این دستخط من است! بعد پرسید این مسأله به تو چه ربطی دارد؟ گفتم خیلی ربط دارد! هانی گفت، آخر این که مربوط به شما نیست! آن وقت تعریف کرد که آقا جلال، با سه نفر ایرانی، پیش من آمدند و مطالبی را برایم بیان کردند! مطلبشان هم این بود که ماهنامه قدس از قول من نوشته است که روسیه همیشه به انقلاب فلسطین خیانت کرده است و...! یعنی یک سری مطالبی که اصلاً در ماهنامه ما نیامده بود! آن‌ها به این بنده خدا گفته بودند که در این نشریه از قول تو چنین مطالبی را نوشته اند! مثلاً به او گفته بودند که ماهنامه قدس از قول تو نوشته است که اسلام هیچ‌گونه نقشی در گروه‌های فلسطینی خصوصاً الفتح ندارد و از این قبیل حرف‌ها! بعد هم از او خواسته بودند که نظرش را بدهد و کتباً بنویسد! او هم نوشته بود که من چنین نظری نداشته و چنین مصاحبه‌ای نکرده‌ام! این جا بود که من به هانی گفتم مرد حسابی! درست است که فارسی نمی دانی! اما لا اقل می توانی تشخیص بدهی که آیا اصلاً در یک مورد هم نامی از روسیه و اتحاد جماهیر شوروی برده شده است یا خیر! دکتر چمران هم مطالبی را که از قول او نوشته بودیم برایش ترجمه کرد. هانی گفت، این مطالب درست است و من این‌ها را گفته‌ام! این جا یاسر عرفات پرسید، حالا می خواهید ما چکار کنیم؟ من گفتم که هانی باید عین این مطالب را

به صورت یک رمان بنویسد و به من بدهد! یعنی با ذکر تاریخ و مأخذ بنویسد که شخصی بنام جلال الدین فارسی به اتفاق همراهانش در فلان تاریخ و در فلان جا پیش من آمدند و چنین مطالبی را گفته اند! بعد هم از من خواستند که نظر بدهم و من نیز چنین کردم! بنابراین مطالبی که من نوشته ام، در واقع تکذیب حرف‌هایی است که بنابر اظهار آقای جلال فارسی، ماهنامه قدس از قول من نوشته است! همان‌جا به مصطفی گفتم، تنور داغ است و باید حداکثر استفاده را ببریم! به همین جهت به یاسر عرفات گفتم که خود شما نیز یک پیام کتبی از طرف سازمان آزادی‌بخش فلسطین خطاب به اتحادیه انجمن‌های اسلامی بنویسید! عرفات گفت اهلاً و سهلاً! تو تا کی این‌جا هستی؟ من گفتم که سحر پرواز دارم! چون نگران بودم که اگر از الآن بگذرد، ممکن است منیر شفیق بیاید، جلال بیاید و مسأله سست شود! خلاصه تا نزدیک چهار صبح آن‌جا بودیم و عین شرح ماوقع را با دست‌خط هانی الحسن گرفتیم! عرفات هم پیامی داد که روی آن کاغذ بزرگشان با آن آرم برجسته سازمان آزادی‌بخش فلسطین تایپ شده بود. زیر پیام هم آیه شریفه «نصر من الله و فتح قریب» آمده بود و ابوعمار آن را امضا کرده بود!...

همه این‌ها در ماهنامه قدس منتشر شدند! اخیراً شنیدم کتابخانه مرکز اسلامی هامبورگ مجموعه انتشارات اتحادیه و از جمله تمامی شماره‌های ماهنامه قدس و مجموعه کرامه را در آرشیو خود دارد. هم‌چنین به احتمال بسیار زیاد اکثر اعضای سابق اتحادیه این مجموعه‌های باارزش را نگاهداری کرده‌اند.

خلاصه من دست پر برگشتم. البته قبل از مراجعت به آلمان به نجف رفتم و دیداری با امام داشتم.
* قاعدتاً در سال ۱۹۷۷ بود. برای این که پاییز سال ۱۳۵۶ مقارن با همین سال است.

بله، ظاهراً در همان سال ۱۹۷۷ بوده است. در این جا خوب است به نکته‌ای اشاره کنم. نظر احمد آقا نسبت به آقا موسی غیر از نظر حاج آقا مصطفی بود. احمد آقا هم به دلیل قرابت خانوادگی، و هم به دلیل شناخت نزدیک‌تری که خود در لبنان نسبت به آقا موسی پیدا کرده بود، هیچ‌کدام از حساسیت‌ها و گله‌های حاج آقا مصطفی را نداشت.
من در نجف به ایشان گفتم، چطور است که از آقا (در آن زمان هنوز به آیت‌الله خمینی، امام نمی‌گفتند، لذا «آقا» می‌گفتیم) هم نوشته‌ای برای اتحادیه انجمن‌های اسلامی بگیریم؟ احمد آقا در جواب گفت، مسأله را با امام تقویت نکنید. مطلب خودش به اندازه کافی قوی هست. اگر الآن یک مطلبی از امام به آن ضمیمه کنی، بقیه مطالب تحت الشعاع قرار می‌گیرند. وزن مطالب خودت را کم نکن! بعد اضافه کردند که اگر از امام هم می‌خواهی چیزی بگیری، خوب است و بگیر، امام پیام خواهد داد و شما نگران نباشید، اما آن را در جای دیگری از ماهنامه بگذارید که مطالب خودتان کمرنگ نشود. مطالب خودتان به اندازه کافی روشن‌گر هستند، تا سیه‌روی شود هر که در او غش باشد. من هم از همان تلفن منزل امام به آقای دکتر رضا صفاتی مسؤول انتشارات اتحادیه زنگ زدم. گفتم این مطالب را تایپ کنید تا من بیایم و سندش را هم بگذاریم. شاید در حدود یک ساعت و نیم

من با تلفن صحبت می‌کردم. او هم ضبطی را وصل کرده بود و مطالب را ضبط می‌کرد. این‌ها مطالب شماره فوق‌العاده بعدی فصلنامه قدس بودند که در رد مطالب آقای جلال فارسی و خبرنامه بنی صدر منتشر می‌شدند. دو سه روز آن‌جا بودم و بعد برگشتم. البته این همان سفری بود که از عراق به زحمت بیرون آمدم. البته با کمک برادر عزیزمان آقای دعایی که خیلی ریسک کرده بود. به هر حال به اروپا برگشتیم و یک شماره مخصوص جانانه‌ای را همراه با اسناد و مدارک بیرون دادیم. این کتاب «اسناد فاجعه لبنان» بعد از این ماجرا بود که بیرون آمد و در واقع آخرین تیرکوری بود که علیه آقای صدر و شهید چمران رها کردند! البته عکس‌العمل زیادی هم پیدا نکرد. به جهت این‌که حوادث انقلاب اسلامی ایران اوج گرفته بودند و مسأله فلسطین دیگر در میان بچه‌ها اولویت نداشت.

صفحه ۳۱۵ خاطرات سیاسی - اجتماعی دکتر صادق طباطبائی جلد ۲ از

نامه‌های دکتر چمران به طباطبائی

معرفی فردی جاسوس و عقده‌ای از طرف فارسی در نامه ۲ و

۳

نامه (۲)

بسم‌الله دوست عزیز و برادرم، سلام گرم مرا بپذیر امیدوارم که شما و فاطمی و نور دیده در سلامت کامل زندگی خوشی داشته باشید نامه‌ای تقریباً مفصل برای شما فرستادم نمی‌دانم رسیده یا نه؟ لطفاً باخبرم کنید.

آقای نفری، آزاد شد و اکنون در سوریه هست و به‌زودی به لبنان

برخواهدگشت ولی درباره او دیگر اقدامی نکنید، آقای صدر حالشان خوبست، مبارزه در ماکزیمم اوج خود به پیش می‌رود تعلیمات نظامی در جریان است، وقت زیاد من صرف این کارها می‌شود دولت خیلی نرم شده، ترسیده و خواستار مصالحه است. شخصیت‌های بزرگی را نزد آقای صدر فرستادند که او نزد رئیس جمهور فرنجیه برود، اما امام موسی نپذیرفت ولی رئیس جمهور هم چنان باب مصالحه را بازنگهداشته و می‌گوید که تمام مطالبات شیعه را قبول دارد و می‌پردازد و حتی برای بعضی از آن‌ها اقدام کرده و تقریباً کمی جلب توجه نموده است اما ما می‌ترسیم که خدعه‌ای در کار باشد لذا با تمام قدرت به دنبال تنظیم و کار تعلیمات خود هستیم، به هر حال ضرر نخواهیم کرد.

دیروز شنیدم که صادق و صادق^(۱) در پاریس جمع‌اند لذا دو ساعتی سعی کردم تلفن کنم و تلفن کردم ولی خط میسر نشد و متأسفم که نتوانستم با صادقین تماسی بگیرم. امیدوارم سفرشان به پاریس و لندن به خوشی و موفقیت گذشته باشد.

جوانی که حاصل این نامه است به نام حمید جوان خوبی است توسط آقای جلال فارسی به من معرفی شده و برای جلال کتابی از عربی به فارسی ترجمه کرده در ایران نیز کم‌وبیش با شریعتی و دیگران در تماس بود. البته من شخصاً جز این اطلاعی از او ندارم معرف او آقا جلال است ولی تا آن‌جا که من او را دیده‌ام جوان خوبی است. حمید می‌خواهد به آلمان بیاید که کار کند و به شما در

۱. منظور من و صادق قطب‌زاده است.

کارهایتان کمک کند عربی می داند و می تواند ترجمه کند و می توانید از او استفاده کنید. آقا جلال ۱۰۰۰ تومن به او داد که بیاید و از من هم ۵۰۰ دلار قرض گرفته تا به آلمان بیاید وقتی که پول داشت ۵۰۰ دلار مرا به شما خواهد پرداخت. بنابراین خواهش دارم تا آن جا که می توانید برای پیدا کردن کار او را راهنمایی کنید. او پاسپورت پاکستانی دارد، اردو هم می داند و شاید صلاح باشد که اصلاً او را با بچه های ایرانی مخلوط نکنید و کسی نداند که او در ایران بوده است تا بتواند بهتر کار کند. (اگر صلاح دیدید) به هر حال برای معرفی از من خواهش کرد که کسی را به او معرفی کنم. صلاح دیدم که نزد شما بیاید و هر طور که صلاح می دانید به او کمک کنید که کار پیدا کند. با درک این که با جلال تماس دارد و مرید او است و درباره جلال من با او هیچ صحبتی نکرده ام و شناخت من از او محدود است ولی هیچ نقطه ضعفی از او ندیده ام. امیدوارم که در کار و زندگی و همه چیز موفق و پیروز باشید. از قول من به همه دوستان خیلی خیلی سلام برسانید.

ارادتمند همیشگی شما مصطفی چمران

نامه (۳)

بسم الله

صادق مهربانم سلام گرم برادرت را بپذیر. گرامی نامه تو را دیروز از مجلس دریافت داشتم و سعی دارم الآن توسط برادر محمد صالح برای شما بفرستم. درباره مطلب راجع به آقای صدر همان طور که می دانید سازمان امنیت شاه و سفیر پست فطرتش قدر در بیروت به

جان آقای صدر افتاده‌اند و تحریک‌هایی که آدمی را ناراحت می‌کند. آقای صدر جوابی رسمی در رد مطالب تحریف شده می‌نویسد و برای شما می‌فرستند، هم‌چنین مقاله خود را در روزنامه‌های لبنان چاپ خواهند کرد و ما عین روزنامه‌ها را برای شما خواهیم فرستاد. ضمناً از طرف جوانان مسلمان آمریکا مبلغ ۳۰۰۰ دلار برای کمک به رزمندگان فلسطینی ارسال شده بود که به رهبر آن‌ها داده شد و خیلی تشکر کرد و حتی از نوشته‌ها و جزوه‌های فارسی شما درباره فلسطین یاد کرد و خیلی تحت تأثیر قرار گرفته بود. به او گفته شد که شما در آلمان کنگره اسلامی دارید. او گفت که پیامی شخصاً برای شما تهیه خواهد کرد و یکی از نمایندگان خود را خواهد فرستاد تا در کنگره شما بخواند.

بنابراین لطفاً شما خود را آماده کنید.

درباره حمید^(۱) چیزهایی نوشته بودید. برداشت شما صحیح است. آن‌چه خوبان همه دارند او تنها دارد. شریعتی را آن‌طور می‌شناسد و غیره در حالی که از ایران پرسیدم شریعتی گفته که او را نمی‌شناسد. هم‌چنین آزمایش‌های دیگری نیز کردم که نتیجه‌اش به کلی منفی بود... اما هنوز نمی‌توانم به او نسبتی بدهم زیرا اتهاماتی که دوستان به او نسبت می‌دهند، اثبات نشده است فقط ما باید پرهیز کنیم و خود را و دوستان خود را به خطر نیاندازیم. شاید دلیل

۱. همان جوانی که در نامه قبل ذکرش رفته و حامل نامه چمران برای من بود و برای کار به آلمان آمده بود. بعد از آن‌که پاره‌ای اعمال او ما را به شک انداخت، او را به ظاهر برای انجام مأموریتی به لبنان فرستادم؛ نتیجه این مأموریت در نامه شهید چمران منعکس است.

این دروغ‌گفتن‌های او «عقده» باشد. او عقده زیاد دارد؛ عقده شکست و عقده عقب‌ماندگی... و عقده‌های دیگر... صهری به من نامه‌ای نوشت و گفت که حمید نامه او را باز کرده و خوانده است یکی از آن‌ها نامه‌ای بود که من به صهری نوشته بودم و در آن نامه شرحی درباره حمید داده بودم که مواظبت کند که حمید دروغ زیاد می‌بافد. ولی حمید این نامه را دیده است و بنابراین هیچ استبعادی ندارد به من بد بگوید و حتی با آقای صدر و بالاخره به دکتر شریعتی به هر حال خود را فقط از شرش محفوظ بدارید. درباره فلسطین ان‌شاء‌الله می‌بینم و هر چه بیابم از جزوات و غیره برای شما می‌فرستم و شاید بدهم ترجمه کنند.

درباره سفر روسیه حقیقت این است که می‌خواستم بنویسم که سفرنامه‌ای بشود و منتشر گردد. آقای صدر زیاد راضی نبودند زیرا تجزیه و تحلیل ما به سلیقه روس‌ها خوش‌آیند نیست و این در حال حاضر به صلاح ما نخواهد بود این مطلب سبب شد که دست‌نگه بدارم و یا نوشته را به سفر دیگری موکول کنم.

درباره آمدن من به آلمان هنوز خبری نشده است و من هم خیلی خیلی مشتاق دیدار شما هستم و ان‌شاء‌الله که دیدارها تازه خواهد شد. قطب‌زاده نامه‌ای نوشت و ترجمه روزنامه‌ای را می‌خواست، من قبلاً آن را برای او فرستاده‌ام ان‌شاء‌الله تا به حال رسیده است آقای صدر حالشان خوبست فقط گاهگاهی نفس تنگی برایشان پیدا می‌شود و ایشان را رنج می‌دهد. پری خانم و حورا و ملیحه به ایران رفته‌اند (دو هفته) و آقای صدر تنها هستند و پسرها کار خانه می‌کنند

و غذا می‌پزند. امشب در مجلس در حضور ایشان بودم و خود ایشان غذا را ترتیب می‌دادند زیرا بچه‌ها صور هستند.

قرار شد که آقای صدر نامه جوابیه خود را در رد تحریفات سازمان امنیت بنویسند و همراه با این نامه بفرستند ولی بهتر است که انتشار آن حداقل تا یک هفته دیگر به تأخیر بیافتد تا... و بچه‌ها از ایران برگشته باشند. بنابراین نامه برای شما ارسال می‌شود تا در این مدت ۱۰ روز شما کار تایپ و چاپ و غیره را انجام دهید و انتشار آن در موقعی باشد که مسافری برگشته باشند. ضمناً روزنامه‌های عربی را نیز به محض انتشار برای شما خواهم فرستاد.

نامه آقا سید در اولین فرصت ارسال می‌گردد.

از قول من به همه دوستان و همفکران سلام برسانید. موفقیت و سلامتی همه شما را از خدای بزرگ آرزو می‌کنم.

ارادتمند شما مصطفی چمران

صفحه ۳۲۹ جلد ۲ خاطرات سیاسی - اجتماعی دکتر صادق طباطبائی

نامه (۶)

بسم‌الله^(۱)

صادق عزیزتر از جانم سلام آتشین مرا بپذیر، و اشتیاق بیش از حد و شور و شوق بی‌اندازه از کسی که تو را دوست می‌دارد و در دریایی از غم و درد و مشکلات غرق شده است که حتی فرصت نمی‌کند سر خود را از میان سیلابه‌ها بیرون بکشد و به آسمان بلند خدا بنگرد و یا به ستارگان زیبایش خیره شود و یا با ماه تابانش راز و نیاز کند. و این

۱. تاریخ تقریبی نامه سال ۱۳۵۶.

نامه خود راز و نیازی است با تو که ماه منی و ستاره منی و دوست منی که راز و نیاز مرا به آسمان بلند خدا می‌رسانی...

چند روزی بود که آرامش برقرار شده بود و آتش بس جنوب حدود ۱۰ روزی ادامه یافت، احساس راحتی کردم و آرزوی این‌که قلمی به دست بگیرم و آتش درونم را بر روی کاغذ منتقل کنم، یا کتابی را بگیرم و بخوانم، یا فرصت کنم که با آسمان بلند خدا و ستارگانش راز و نیاز نمایم... اما قضا و قدر اجازه نمی‌دهد و آرامش روح مرا نمی‌پذیرد آسایش مرا دوست ندارد، دوباره انفجار شروع شد. جبهه شعیبه در بنت جبیل و ناقوره و طیبه به سمت اسرائیل یا کتائب راکت پرتاب کرد و اسرائیل و کتائب نیز منتظر فرصت نشسته بودند و لذا ده‌های شیعه را زیر توپخانه خود گرفتند، و مردم بدبخت جنوب که تازه شروع به عودت کرده بودند زیر انفجار راکت‌ها دوباره مجبور به فرار شدند. دیروز در بنت جبیل چهار نفر کشته و چند نفر زخمی شدند، دو روز قبل دو نفر کشته شدند، سه روز قبل یک نفر... و همه روزه تلفاتی به مردم بدبخت وارد می‌شود و چه دردناک است. این بدبختی و ذلت و کثافت همراه با خیانت و جنایت و توطئه و دسیسه و سیاست بازی با سرنوشت صدها هزار آواره بدبخت و فلک‌زده شیعه! خدایا چه بگویم؟ درد تا چقدر و بدبختی تا چه اندازه؟ و احزاب کم و بیش مخالفت با مقاومت را شروع کرده‌اند و به مقاومت فلسطین حمله می‌کنند و یکی از کمونیست‌های صور چند روز پیش در یک مناقشه می‌گفت «ما حزبی‌ها مسؤول خرابی لبنان نیستیم، مقاومت فلسطین مسؤول است و حامی آن سید موسی»

امروز می‌خواهند همه گناه‌ها را به گردن سید موسی بیاندازند زیرا مدافع مقاومت است و این بی‌شرف‌ها شرم نمی‌کنند که تا دیروز او را می‌کوبیدند به جرم یا اتهام این‌که مخالف مقاومت فلسطینی است.

دیروز مسیحی‌ها و درزی‌ها در ده‌های جنوب لبنان به نفع اسرائیل تظاهرات کردند و خواستار شدند که اسرائیل آن‌ها را در برابر مقاومت حمایت کند. همه خفقان گرفته‌اند وای وای اگر شیعه‌ای از اسرائیل طلب مساعدت می‌کرد، آن‌گاه فوراً همه طایفه شیعه مجرم و خائن و جاسوس محسوب می‌شدند، و اتهام فلسفی و تاریخی آن‌ها اثبات می‌گردید.

اختلافات بین مصر و سوریه و حکام سعودی اوج گرفته است و اسرائیل نیز از این اختلافات سوءاستفاده می‌کند، امام موسی به سوریه و سپس به مصر رفت تا در حل اختلافات آن‌ها بکوشد تا خدا چه بخواهد؟

علی عزالدین معلم مدرسه ما برای آوردن ماشین‌های بخاری به آلمان می‌آید از موقعیت استفاده کرده این نامه را می‌فرستم.

۱- اولاً اگر ممکن است حساب‌های بانک مرا و پول ماشین‌ها را و آن‌چه پرداخته شده و آن‌چه باید پرداخت شود با او تصفیه کنید. من به او مبلغی در حدود ۲۵ هزار دلار پول می‌دهم که با خودش همراه دارد که ماشین‌های جدیدی بخرد و هر کمکی بتوانید به او بکنید دریغ نفرمایید.

۲- می‌خواهیم مقداری ماشین‌آلات برای بنای جدید نبعه بخریم اگر پول او کم بود و شما توانستید تهیه کنید و یا از صادق بطلبید تا کار او را راه بیاندازید.

۳- اگر کتابی یا چیزی خواستید بفرستید می‌توانید توسط استاد علی برای ما بفرستید راستی به یادم آمد کتاب آن منافقین کذایی علیه

ما به دست آقای صدر رسید و خواند و گفت هر چه در چنته و کینه و حقه داشته‌اند تمام کرده‌اند و هیچ چیزی باقی نگذاشته‌اند. اما من هنوز کتاب را ندیده‌ام ولی خنده‌دار این‌که هفته پیش محمد صالح^(۱) به مجلس آمده بود با کمال بی‌شرمی! تا گرفتاری شخصی خود را رفع کند. و آقای صدر هم او را دید و رویش را برگرداند. آمده بود تا شیخ محمد یعقوب را واسطه قرار دهد. راستی که پررو و بی‌آبرو هستند حتی شیخ محمد یعقوب به امام گفت آیا معذرت خواهی او را می‌پذیری؟ تا دوباره دوست شود. امام او را بخشید ولی ادامه همکاری با او را رد کرد... لابد خبرداری که روزنامه‌های ایران نیز ضد آقای صدر قلم‌فرسایی می‌کنند و او را عمیل [دست‌نشانده] و دست‌نشانده عراق می‌خوانند و سخت مورد هجوم قرار می‌دهند... و از طرف دیگر این بی‌آبروها برای این‌که خود را از تک و تا نیاندازند می‌گویند این‌ها همه بازی و ظاهری است. از قول من به فاطمی عزیز خیلی خیلی سلام برسانید و غزاله زیبا را ببوسید و به همه دوستان مخلص سلام برسانید.

برادر شما - مصطفی

هم‌طراز دانستن فارسی با ساواک و موساد

نامه (۷)

بسم‌الله

صادق عزیزم قربانت گردم. روزگار سختی را گذرانیدیم و هنوز هم

۱. یک ایرانی عراقی تبار که با همدستی جلال‌الدین فارسی هر چه در چنته داشتند علیه آقای صدر به کار بردند.

می‌گذرانیم همیشه از چنین شرایطی ترس داشتم ولی اتفاق افتاد. احزاب چپ و اغلب به تحریک مقاومت به دوستان ما حمله کردند و می‌کنند و چقدر مشکلات فراوان داریم. به سختی تلاش می‌کنیم که از متلاشی شدن سازمان جلوگیری کنیم. تبلیغات و دروغ‌ها و هجوم‌هایی که حد ندارد، در جریان هستند. مرا که به سهولت جاسوس شاه خواندند و امر به تصفیه دادند و من هم مؤسسه را به صورت پایگاه نظامی درآوردم که به شدت دفاع کنم تا آخرین قطره خون! این روزها کار من امید دادن به بچه‌ها و تشویق به صبر و تکیه به ایمان و توکل بخداست. اجباراً همه روزه مؤسسه را ترک می‌کنم تا برای سرکشی به نقاط مختلف و بحث برای کادرها و ایجاد ایمان در قلوب ترس زده به همه جا می‌روم و به همه نشان می‌دهم که نباید ترسید. در حالی که مرتباً مورد تهدید قرار می‌گیرم. غرور زیادی بر مقاومت سایه افکنده و دیگر کسی را نمی‌شناسند. حتی امام موسی را. مثل این که تصفیه کردن افراد و دزدی و غارت آن قدر عادی است مثل آب خوردن که به هوای دل هر کس و ناکسی می‌توان انسانی را از هستی ساقط کرد. بنزین، نان، برق و تلفن، اینک همه چیز به دست سازمان مقاومت فلسطینی است و وای به روزگار کسی که مورد غضب آن‌ها قرار گیرد! انتقام دریدری‌ها و شکست‌ها و کشته‌های خود را از او خواهند گرفت و همه عقده‌های ناخودآگاه خود را بر روی او باز خواهند کرد. یک عکس‌العمل بدی بین همه مردم پیدا شده که حتی اسرائیل را به مقاومت ترجیح می‌دهند.

البته کسی جرأت نفس کشیدن ندارد. ترور افکار بشدت رواج

دارد. حربۀ تکفیر بازارش گرم است.

به نظر من باید شما سعی کنید در لوموند یا روزنامه‌های دیگر تحلیلی از این وضع بنویسید تا شاید مقاومت بیدار شود و صدای خارج را بشنود و به سازمان شما در پاریس احترام بگذارد! نکاتی باید نوشته شود که تکان‌دهنده باشد - مقایسه بین اردن ۶۹ و لبنان کنونی، جور و ظلم و تسلط مقاومت بر همه چیز مردم، خالی کردن عقده‌های کوفته شده خود - ناراضی بودن مردم و عدم مبیانت این اعمال با روح انقلابی و فداکاری در راه هدف - لجن مال کردن شور انقلاب فلسطین، جذب شدن مردم به اسرائیل و یا مسیحیت کتائبی - بالاخره یک نوع یأس فلسفی از همه نوع مبارزه عدالت‌طلبانه و توده‌ای و انقلابی برای روشنفکران و مبارزان اصیل فراهم آمده است.

باید مخبرین خارجی را تحریک کرد تا مقالاتی در این باره بنویسند شاید مؤثر افتد.

اگر جیش سلام عربی در لبنان کارگر نیافتد - امکان هست که سوریه حمله کند ولی این بار حمله شدید برای قلع و قمع کردن است و کشت و کشتاری خواهد شد - البته مقاومت و احزاب چپ از ما انتقام خواهند گرفت و ما در معرض خطر ترور خواهیم بود. ان شاءالله که به آنجا نرسد و جیش سلام عربی مؤثر افتد.

در سفر گذشته مقاله‌ای مفصل نوشتم که چاپ شود و برای آقای خمینی بفرستم ولی نمی‌دانم چطور شد؟ اگر بچه‌های آنجا چاپ نمی‌کنند لطفاً بفرستید که مورد احتیاج خود من هست و من فرصت و

حوصله زیادی برای نوشتن متأسفانه ندارم.^(۱) این چند صفحه را طوری نوشته‌ام که می‌تواند دنباله مقاله گذشته بکار آید. خواستم که خودتان در جریان باشید و اگر خواستید چاپش کنید - در حک و تصحیح البته آزاد هستید.

الآن وضع آرامتر شده است و صدای انفجار کمتر از چند شب پیش شنیده می‌شود ان شاء الله که به خیر است.

به هر حال توطئه‌ای آمریکایی به کار افتاد. احزاب چپ و راست همکاری کردند و مقاومت نیز به معرکه آمد و ۳۰۰۰۰ کشته و صدهزار مجروح و این همه خرابی به گردن این افراد است این‌ها همه در مقابل تاریخ و مردم و شهدا مسؤول این همه جنایت و خونریزی هستند. و گویا توطئه تازه شروع شده است و این‌ها همه مقدمه بوده است - تازه محیط آماده شده تا هدف اصلی توطئه پیاده شود. فعلاً شما را به خدا می‌سپارم و امیدوارم که خدا نیز به همه ما کمک کند. به همه دوستان از قول ما سلام برسانید.

برادرت مصطفی

قسمتی از نامه شماره ۹ شهید چمران در صفحه ۳۷۸ خاطرات سیاسی دکتر طباطبائی جلد ۲ مشوب کردن ذهن امام خمینی توسط جلال فارسی

۱. برای دفاع از مظلومیت امام صدر و سازمان شیعیان در برابر تهاجم ساواک و موساد و مأموران بعث عراق و نیز ایرانیان حسود و کینه‌ورز نظیر جلال‌الدین فارسی و دوستانش، چمران مقاله مستند و مبسوطی نوشته بود که در نشریه پیام مجاهد به چاپ رسید. او خواسته بود که یک نسخه از آن برای آیت‌الله خمینی فرستاده شود تا اگر فحش‌نامه آقا جلال فارسی را دیده باشند، جواب ما را نیز بخوانند.

عده‌ای دیگر از مؤمنان بی‌بو و بی‌خاصیت نیز قد علم کرده‌اند و ضد امام موسی تبلیغ می‌کنند، این‌ها معتقدند که فقط باید نماز خواند و روزه گرفت و مرد دین نباید وارد سیاست شود! می‌گویند امام موسی این همه از جوانان را به جنگ کشیده و به کشتن داده است و هیچ نتیجه‌ای جز بدبختی و فلاکت و شکست و قتل و تخریب نگرفته است. می‌گویند اصلاً امام موسی باعث خرابی همه لبنان است، اگر او تظاهرات مسلحانه ضد حکومت تشکیل نمی‌داد، مسیحیان تحریک نمی‌شدند و اسلحه به دست نمی‌گرفتند و مسلمانان را نمی‌کشتند و این همه قتل و خرابی به وجود نمی‌آمد... بنابراین باید هر کس دامن خود بگیرد و در زاویه مسجد عبادت کند و از دخالت در سیاست بپرهیزد! این گروه نیز به سرعت قوی می‌شود و عده‌ای از مسلمانان قشری و متعصب را به دور خود جمع می‌کند و با جنگ تبلیغاتی اعصاب ما را ناراحت می‌نماید و شهداء ما را مسخره کرده می‌گویند شهید نیستند زیرا فتوایی برای قتال از مرجع که لابد همان سید حسن شیرازی است - وجود ندارد!... طوفانی از دشمنی و تهمت و دروغ و خرابکاری و توطئه و خیانت به پا شده است که از چپ و راست و ملحد و مؤمن و لبنانی و فلسطینی به ما حمله می‌کنند و هر یک به نامی و به دلیلی ما را می‌کوبند.

ولی اغلب آن‌ها در یک چیز مشترکند و آن این‌که خطاطان و طراحین این گروه‌های مختلفه و این خرابکاری‌ها همه و همه با استعمار و صهیونیسم رابطه دارد، مغزی که این گروه‌ها را هدایت می‌کند خیلی قوی‌تر و تواناتر از سطح فهم و تجربه این آدم‌های عادی

است. مثلاً عده‌ای ما را می‌کوبند که ما جاسوس آمریکا و دشمن فلسطینی‌ها هستیم و گروه دیگری نیز ما را می‌کوبد که ما چرا با فلسطینی‌ها همکاری می‌کنیم! و این دو گروه هیچ دشمنی با هم ندارند و به هم نمی‌تازند و همدیگر را نمی‌کشند. ولی این دو گروه فقط یک اشتراک دارند و آن کوبیدن امام موسی و حركة‌المحرومین است. در حالی‌که اگر شرایط عادی و داخلی وجود داشت. می‌بایست این دو گروه افراطی همدیگر را ختنی کنند و کاری به ما نداشته باشند، ولی - مطالعه - همه جوانب نشان می‌دهد که این‌ها فقط خلق شده‌اند که ما را بکوبند - و چون استعمار می‌خواهد ما را همه‌جانبه بکوبد - سعی دارد از طریق مختلفه و با اسلوب‌های مختلف و از طبقات مختلف ما را بکوبد و لذا چنین معجزه‌های عجیب و غریبی به ظهور می‌رسد!

من گاهی از نظر فلسفی خوشحال و امیدوار می‌شوم که ما از نظر ارزشی و اهمیت فکری و سازمانی به جایی رسیده‌ایم که استعمار جهانی و صهیونیسم این طور به تکاپو افتاده و نیروهای خود را از چپ و راست برای کوبیدن ما به میدان می‌آورد. این حقیقت خود ارزنده و مهم است و راستش را بخواهی همین طور است، اگر امام موسی نبود تا به حال چندین بار مقاومت فلسطین تصفیه شده بود (به تصدیق رهبران طراز اول مقاومت)^(۱) اگر امام موسی در مورد رفع اختلاف

۱. در بخش مصاحبه اظهارات رهبران مقاومت فلسطین در مورد نقش امام صدر و شیعیان لبنان در حمایت از انقلاب فلسطین و نیز در پاسخ به شبهه‌افکنی‌های یاران آقای جلال‌الدین فارسی و دوستان او در نجف، که سعی در مشوب کردن ذهن امام خمینی و شهید مصطفی خمینی داشتند، به تفصیل آمده است. این

سوریه و مقاومت دخالت شجاعانه نکرده بود، سوریه مسلماً مقاومت را نابود می‌کرد (همان‌طور که اردن کرد)، احزاب چپ و راست آتش اختلاف میان سوریه و مقاومت را دامن می‌زدند و شعارهای مهیج و منحرفی می‌دادند (مثلاً هر کس ضد سوریه نجنگد خائن است، کشتن سوری از کشتن اسرائیلی لازم‌تر است، اگر اسرائیل لبنان را بگیرد بهتر است تا ارتش سوریه داخل شود...) در حالی که امام موسی با همه وجودش فریاد می‌زد: برادرکشی حرام است، مسلمان نباید مسلمان دیگری را بکشد، انفجار بین سوریه و مقاومت خیانتی بزرگ به مقاومت و امت عربی است، به هر وسیله‌ای که شده باید جنگ سوریه و مقاومت متوقف گردد، در حالی که می‌گفت: مقاومت شعله‌ای مقدس است که با جان و قلب و اعضاء خود از آن حمایت می‌کنیم در حالی که از سوریه خواست که ارتش خود را به حدود اطمینان فلسطین بازگرداند - و سوریه اطاعت کرد - در عین حال ابوعمار را نزد حافظ اسد برد و جلسه‌ای ۷ ساعته تشکیل داد تا اختلافات آن‌ها را حل کند و بالاخره بعد از فعالیت‌های شبانه‌روزی علی‌رغم همه کارشکنی‌های احزاب چپ و راست و همه توطئه‌ها و تهمت‌ها و حمله‌ها و تصفیه حساب‌ها... قادر شد که سوریه را با مقاومت آشتی دهد، کاری که هیچ کس دیگر قادر به انجام آن نبود، هیچ کس دیگر اصلاً ایمان و توان آن‌را نداشت که فداکاری کند و هجوم و تهمت و دشمنی چپ و راست را تحمل کند و تن به

تحریف‌ها و نامردمی‌ها حتی به روزنامه «خبرنامه» آقای بنی‌صدر هم سرایت کرده بود.

چنین کار سخت و طاقت فرسایی بدهد. اما امام همه ناراحتی‌ها و تهمت‌ها و دربه‌دری‌ها و قتل جوانانش و ضرب و شتم و زندان طرفدارانش را استقبال کرد تا بتواند قدمی مثبت در راه خیر بردارد.

همین چند وقت پیش، جبهه شعبیه افسری سوری را نزدیک صبرا کشت و حتی گوش و دماغ و... او را برید (او را مثله کرد) و سوری‌ها عصبانی شدند و به جبهه شعبیه حمله کردند و جنگ خونینی درگرفت و جبهه شعبیه به صبرا عقب نشستند و سوری‌ها صبرا را محاصره کردند تا بکوبند! در صبرا همه مکتب‌های فتح و دفترهای همه قدرت‌های فرماندهی فلسطینی مستقر شده است و نابودی صبرا معادل نابودی رهبری مقاومت فلسطین و فتح است. لذا رهبران مقاومت (به خصوص ابو جهاد) به امام متوسل شدند - و او به سوریه رفت و با فشار زیاد سوریه را قانع کرد که دست از محاصره بردارد - و بدین وسیله رهبری فتح نجات یافت... امری که همه بر آن متفق القولند... نزد ابو جهاد بودم، تلفن امام را خواست تا از او تشکر کند، گفتم به سوریه رفته است، گفت می‌دانم، به درخواست ما رفته بود، ولی با موفقیت بازگشته است و همین الآن به خانه رسیده است و می‌خواهم از زحماتش تشکر کنم ولی تلفن نمی‌گیرد، لذا تلفن خصوصی او را طلب کرد... نظیر این مسئله همه روزه مشاهده می‌شود و همه می‌بینند که امام موسی بزرگ‌ترین گره‌گشای مقاومت است، ولی احزاب چپ بی‌شرمانه در حفظ شعارهای انحرافی و احمقانه خود پایدارند که امام جاسوس و عمیل است! یکی از دوستان بذله‌گو در رد یکی از احزاب گفت: «چه طور وقتی امام به

سوریه می‌رود شما او را می‌بینید، ولی وقتی باز می‌گردد و به صبرا می‌رود کور می‌شوید و او را نمی‌بینید!» یعنی حرکت امام دوطرفه است، از صبرا به شام و از شام به صبرا که پایگاه مقاومت است، ولی مغرضین فقط یک طرف این مسیر را می‌نگرند و تجاهل می‌کنند که اغلب این سفرها برای حفاظت از مقاومت فلسطین و به درخواست رهبران مقاومت انجام شده و می‌شود.

مضحک‌تر از همه این‌که جلال فارسی و همکار مغرضش محمد صالح نیز کاسه گرم‌تر از آتش شده‌اند، امام موسی را جاسوس آمریکا و عمیل می‌خوانند و آن‌قدر دلشان برای مقاومت سوخته و آن‌قدر حرص و جوش فلسطینی‌ها را می‌زنند و برای دفاع از مقاومت آن‌قدر دروغ می‌بافند و آن‌قدر تهمت می‌زنند و آن‌قدر فحش رکیک می‌دهند که آبروی خود را به کلی ریخته‌اند (اگر آبرویی داشتند!) در حالی‌که رهبران مقاومت برای حفظ خود دست به دامان امام می‌شوند، در حالی‌که در جنوب ما تنها کسانی هستیم که از مقاومت فلسطین دفاع می‌کنیم و از بابت این دفاع این همه چوب می‌خوریم و باز هم به خاطر هدف مقدسمان از مقاومت دفاع می‌کنیم و در حالی‌که در محورهای اصلی جنگ، بنت جبیل و طیبه، جوانان ما دوش به دوش فتح می‌جنگند و هر هفته تقریباً شهیدی می‌دهیم، و در حالی‌که رهبری مقاومت به ما اسلحه و ذخیره و تمرین می‌دهد تا نظر ما را بیشتر جلب کند... آن‌گاه جلال فارسی و محمد صالح با تهمت و دروغ همه‌جا را پر می‌کنند که ما ضد مقاومت فلسطین و بنابراین جاسوس و عمیل هستیم خدا ان‌شاءالله آن‌ها را هدایت کند! مدتی پیش آقای

حاج مانیان از ایران آمده بود - و برای من نامه‌ای آورده بود - و جلال خیلی خوب او را شستشوی مغزی داده بود. بعد از ملاقات با جلال به سراغ امام در شام رفت و سخنان امام او را قانع نکرد. تصادفاً به شام رفته بودم، او را دیدم و مدتی با او صحبت کردم، دیدم خیلی سرد است، و دم گرم من در آهن سرد او اثری ندارد. گفتم تو را در بیروت خواهم دید. در بیروت دوباره نزد جلال رفته بود. وقتی حاجی را دیدم از او خواستم که به دیدار شیخ بزرگ‌ترین سنگر مبارزه جوانان حركة المحرومین برویم، با سردی تمام گفت شیخ را دیده است! تعجب کردم که چگونه شیخ را دیده و هنوز سرد است؟ نفهمیدم... بعد گفتم به نقطه‌ای دورافتاده و گمنام می‌رویم که کسی نمی‌داند، حی لیلکی، پذیرفت، آن‌جا رفتیم. برای اولین بار دید که یک مجموعه از جنگندگان امل با اسلحه سنگین دوشکا علیه مسیحیان حدث می‌جنگند، اشک سرور در چشمانش حلقه زد و گفت تا آن وقت باور نداشت که جوانان امل ضد کتائب می‌جنگند، فکر می‌کرد که ما همکار کتائب هستیم! و ضد مقاومت می‌جنگیم! چه ظلم بزرگی! چه جنایتی! آن‌گاه منقلب شد و خواهش کرد او را به خانه شهداء ببرم. در همان منطقه به خانه شهید اول محمد ضیقه رفتیم وقتی چشمش به زن جوان و خواهرها و مادر شهید افتاد که همه سیاه پوشیده بودند و بچه شهید را دید که باگریه بابا را صدا می‌کند به شدت ناراحت شد و به گریه افتاد و دو هزار لیره به زن شهید تبرع داد. به خانه شهید دوم دندش رفتیم، بعد به خانه شهید سوم در آن منطقه محمدالدر رفتیم... به کلی زیر و رو شد و درخواست کرد که او را به

محورهای دیگر ببرم به کفرشیدا بردم که منطقه خطرناکی است و تقریباً در محاصره سه طرفه کتائب قرار گرفته و با چشمانش دید که اول سنگرهای جوانان امل است و بعد پشت سر آنها به فاصله ۲۰ یا ۳۰ متری سنگر فتح و ایمان آورد که نقش اساسی دفاع از این مناطق به عهده جوانان امل است. بعد گفتم می‌خواهم به شیاح برویم، پذیرفت. او را به محور اسعد اسعد بردم، وقتی سنگرهای خطرناک این منطقه را دید به خود لرزید، چه سنگرهای خطرناکی، در فاصله ۳۰ متری با کتائب و احرار و بر اثر گلوله‌های توپ و خمپاره‌ها اغلب نقاط ساختمان‌ها و سنگرها فروریخته و از دهنای مرگ دهان باز کرده و فاصله این جنگندگان قهرمان با مرگ چند انگشت بیشتر نیست و جاهایی را به او نشان دادم که در هر نقطه آن شهیدی از بهترین قهرمانان ما به خاک و خون غلطیده است... این جا حساوی پشت این سنگر کوتاه شهید شد، این جا فرحات شهید شد این جا محمود زرقط پشت سنگر بزرگ در وسط اسعد اسعد در وسط ظهر به شهادت رسید در حالی که روزه داشت، این جا نحازی به شهادت رسید که بزرگ‌ترین و شجاع‌ترین قهرمان شیاح بود. این‌ها را می‌گفتم و از سنگری به سنگر دیگر می‌رفتیم تا این‌که حاجی خسته شد و گفت بس است! دیگر طاقت ندارم! گفتم آیا آن‌ها را دیده بودی؟ گفت نه! - آقای فارسی و دوستانش - فقط او را به مسجد شیاح برده بودند و نماز خواندند و بیرون رفتند و گفتند این شیاح است!! گفتم این ظلم بزرگی است که تو به شیاح بیایی و این سنگرها و محورهای جنگ را نبینی و به ایران بازگردی و دروغ و تهمت و جهل به ارمان بری. به زور او را به

محور دیگری از شیاح (طیونه) بردم که جوانان امل مسؤول حراست آن بودند، دیگر خسته شده بود و طاقت رفتن نداشت. به او گفتم برای منی که شب و روز در دریای مرگ غوطه می خورم، با یک دست اسلحه حمل می کنم و با دست دیگر شهیدی را به دوش می کشم، برای منی که از همه چیز خود گذشته ام و به انتظار شهادت دقیقه شماری می کنم، برای منی که از همه چیز و همه کس مأیوسم و به هیچ چیز امیدی ندارم و از همه جا بریده ام و از هیچ کس انتظاری ندارم... این ها، این ظلم ها، این بی انصافی ها مهم نیست... اما خدای بزرگ شما را نمی بخشد، علی شما را نمی بخشد، حسین شما را نمی بخشد... از ماگذشت و می گذرد، ولی شما در مقابل خدا و ضمیر و انسانیت حساب خود را بکنید... او شروع به دلداری من کرد و گفت وضع تبلیغاتی - شما در - ایران خوب نیست و همه دوستان به شما بدبین شده اند. گفتم چه انتظاری دارید؟ مگر دستگاه های تبلیغاتی شاه و آمریکا و روسیه ممکن است به نفع ما به جریان بیافتند؟ واضح است که این ها همه دشمنان مايند. وقتی دوستان شما نظیر آقای جلال الدین فارسی اخبار را تحریف می کنند و حتی به شما آدرس عوضی می دهند، از دیگران چه توقعی دارید. گفت نامه ای به علی شریعتی بنویسم و او را روشن کنم... من نیز نامه ای مؤثر نوشتم، اما اگر حقیقت را بخواهی نفرستادم - زیرا احساس کردم که این نامه رنگ استغاثه به خود می گیرد - و این رنگ شرک دارد نمی خواهم از هیچ چیز و هیچ کس طلب کمک کنم، نمی خواهم هیچ کس را شریک خدا قرار دهم، نمی خواهم این احساس و ارستگی و قرب به خدا را -

که در اثر فقر و تنهایی و ظلم و غم و درد - به من دست داده است، با ابتذال طلب کمک برای بقای مادی جسد! بیالایم... نمی‌خواهم این شیرینی شهادت را که در اثر یأس و ناامیدی و بی‌کسی و شکست، نصیب شده است با انتظار کمک و امیدهای تازه و چشم‌داشت، مکدر کنم. نمی‌خواهم قلب شکسته‌ام را که با خدا انس گرفته است و از درد و غم لذت می‌برد و با اشک تسکین می‌یابد، به امیدهای ناچیز و خوشحالی‌های ناپایدار دل خوش نمایم.

روزگاری برای ما گذشت که طوفان تهمت و دشنام ما را احاطه کرده بود، رادیوها، تلویزیون‌ها، روزنامه‌ها و مجله‌ها همه در دست دشمن بود، هر چه می‌خواستند به دروغ و به خیانت اتهام می‌زدند، توطئه می‌کردند و حق و حقیقت را در مذبح منافع پست مادی و مصالح کثیف شخصی خود ذبح می‌کردند و آنچه برای آن‌ها بی‌ارزش بود، پاکی و راستی و سلوک اخلاقی و سلسله ارزش‌های انسانی بود. در مقابل این طوفان‌ها، دامن بر سر کشیدم و از همه محیط قطع رابطه کردم، گویی در دنیایی دیگر و با مردمی دیگر و با مقیاس‌های دیگر زندگی می‌کنم و مرا با این سیل خروشان‌ی که همه را به خود می‌برد کاری نیست...

آن‌گاه دیدم که دوستان نزدیک و هم‌فکر نیز زبان به طعن و نفرین گشودند و در خلوص و پاکی من شک کردند و بعضی از مغرضین نیز از فرصت استفاده کرده، با همه قوت خود آنچه را از خباثت و خدعه و حقد و حسد در چنته داشتند، هم‌چون خنجری زهرآلود بر قلبم فرو کردند... احساس کردم که دنیا یکسره در ظلمت و کفر فرورفته است و

من نمی‌خواهم و یا نمی‌توانم که تسلیم شوم، ممکن است که این سیل وحشتناک مرا خفه کند و یا این طوفان سهمگین مرا ببرد و زمین و آسمان بر من هجوم آورند، ولی من باز هم به حق و حقیقت چنگ زد و یکه و تنها به سوی خدای خویش حرکت خواهم کرد.

عجیب آن بود که مؤمنان و پرهیزگاران نیز تحت تأثیر تبلیغات ملحدان و فاسدان و ستمگران قرار گرفتند، کسانی که خود نمی‌خواهند دروغ بگویند و حاضر نیستند به موری آزار برسانند، ولی آن‌چنان چشم و گوش بسته آلت دست مکاران و سیاستمداران شدند که گویی اصلاً صداقتی و اخلاصی و انسانیتی و ایمانی و خدایی وجود ندارد گویی تهمت‌زدن و دشنام‌دادن و دروغ‌گفتن و از پشت خنجر زدن مباح شده بود و هیچ کس ابا نداشت که بی‌رحمانه همه ناراحتی‌ها و عقده‌های حقارت و شکست خود را در برابر استعمار اسرائیل و شاه این‌جا خالی کند!

در مقابل این ظلم بزرگ و همه بی‌انصافی‌ها و بی‌مهری‌ها، زیر فشار درد و غم و رنج، در برابر مرگ و شکست و هجوم همه عالم، احساسی ملکوتی و عارفانه به من دست داد حقیقت تلخ حیات را دریافتم و یکسره از همه چیز و از همه کس بریدم و سراچه قلب خود را فقط و فقط وقف خدا نمودم و تصمیم گرفتم که حتی به نزدیک‌ترین دوستانم شکوه نکنم و از صمیمی‌ترین همکارانم طلب کمک ننمایم و از بزرگ‌ترین و پاک‌ترین مردان عصر نیز دادخواهی نکنم... بگذار همه به من بد بگویند، زمین و آسمان به من هجوم آورند، همه دوستانم از من روی برگردانند، من به کسی احتیاج ندارم، خدای

بزرگ مرا بس است. بیش از هر وقت به خدا نزدیک شدم و او را در قلبم و روحم و تار و پود وجودم حس کردم و این بزرگ‌ترین تجربه ملکوتی و آسمانی بود که بر من حاصل شد.

بعضی نیز به من پیشنهاد کردند که نامه‌ای به آقای خمینی بنویسم و حقایق را شرح دهم و از او طلب کمک کنم، اما همان احساس عرفانی مانع این عمل شد، احساس این‌که در این شرایط سخت، هر نوع نامه‌ای رنگ استغاثه و شرک به خود می‌گیرد و آن از من به دور است.

بزرگ‌ترین ظلم تاریخ بر ما می‌گذرد، همان ظلمی که بر علی(ع) هجوم آورد و او را به حربه کفر کوبید و سال‌های سال در خطبه‌های جمعه و بر منابر مساجد او را لعن و نفرین کردند... همان ظلمی که حسین(ع) را تکفیر کرد و به خاک و خون کشید و زینب را به اسارت برد... همان ظلم تاریخی، ما شیعیان علی(ع) و حسین(ع) را می‌کوبد... و چه کوبیدنی!

روزگاری بود که فقط دین و ایمان و کفر مطرح بود، امروز تکنیک جدید، انقلاب و قداست انقلابی را نیز به آن‌ها افزوده است، قداست انقلاب امروز، به دست همان ظلم تاریخی که برای کوبیدن ما به کار می‌رود! ملحدان و کافران به ارزش‌های خدایی از این حربه مقدس ضد ما استفاده می‌کنند و چه ظلم بزرگی است! امروز ارزش علی(ع) و حسین(ع) را خیلی بهتر می‌فهمم و بیش از هر وقت تار و پود وجودم به عشقشان و مهرشان گره خورده است! امروز می‌فهمم که چطور ممکن است که سال‌ها دستگاه تبلیغاتی معاویه، از مرد بزرگی

چون علی(ع) این چنین کینه و نفرت و دروغ و تهمت و پستی و خیانت و کفر بیافریند که برای سال‌های سال بر همه عقول و افکار مردم سیطره یابد! که حتی خون حسین(ع) و هفتاد نفر از بهترین فدائانش کافی نباشد که حقانیت علی(ع) را بر مردم بقبولانند!... من علی وار به دنبال حسین(ع) می‌روم و خود را برای همه چیز آماده کرده‌ام... که ساده‌ترین و قهرمانانه‌ترین آن چیزها شهادت است... راستی اگر دنیا و مافیها علیه من برخیزد، همه مرا برانند، همه زمین و آسمان علیه من تجهیز شود و کاملاً یکه و تنها بمانم... و باز هم دست از حق و ارزش‌های خدایی خویش برنخواهم داشت و تسلیم ظلم و کفر نخواهم شد و از تنهایی و بی‌کسی وحشت نخواهم کرد... در ظلمت بی‌پایان این شب یلدا، همچون شمع خواهم سوخت و وجودم تا موقعی که موجود است تسلیم ظلم نخواهد شد... من تا موقعی زنده‌ام که می‌سوزم و تا وقتی که می‌سوزم تسلیم ظلمت نمی‌شوم... اینست حیات من...

از قول من فاطمی عزیز را خیلی سلام برسان و غزاله را ببوس
برادرت - مصطفی

صفحه ۴۲۰ کتاب در قسمت اسنادی از ساواک

به: بامداد ۳۳۴ شماره: ۴۴۴۰

درباره: جلال فارسی

بازگشت: ۵۲/۹/۸ - ۳۲۱۸/۳۳۴ همان طوری که قبلاً نیز گزارش گردیده است نامبرده به علت این که پرونده احمد نفری با وساطت موسی صدر بسته شده و از نظر دولت لبنان برای وی منع تعقیب

صادر شده بود و اجازه بازگشت به وی داده بودند. پرونده جلال فارسی نیز که با پرونده احمد نفری توأم بود از این منع تعقیب برخوردار، لذا وی نیز مثل احمد نفری مجاز بود که به لبنان آمده و زندگی بکند منتها ترجیح داده است که در سوریه بماند و باگذرنامه خود هر موقع که مایل باشد به لبنان آمده برمی‌گردد. اصل نامه در پرونده جلال‌الدین فارسی ۴۶۲۱۷ می‌باشد.^(۱)

در پرونده موسی صدر به کلاسه ۴۶۴۲۲ بایگانی شود.

اسدالله زالتاش ۵۳/۳/۴

حکایت^(۲)

در باب قتل نفس

در اخبار آمده است، مفسری از مفسران آیات ربانی، متبحر در علوم بیان و معانی، متظاهر به سجایای انسانی، به قصد شکار به مرغزاری در حومه طالقان، آراسته چون روضه رضوان، اندر شد.

یکی باغ مانند خلد برین

بیاراسته اندر آن سرزمین

نگو باغ، گو رشک فردوس پاک

۱. آقای جلال فارسی در لبنان دستگیر شده بود و بیم آن می‌رفت تا دولت لبنان وی را به رژیم شاه تحویل دهد. اما آقای صدر مانع این کار شدند. بعدها آقای فارسی عنوان کردند که امام موسی صدر باعث اخراج او از لبنان شد. به هر حال سند خود روشن‌کننده حقیقت است.

۲- کتاب چهارم: محاکات صفحه ۴۶۱ تا ۴۶۳ تلخ و شاد وطنم از فریدون زرغامی «اسود» کلیشه طرح جلد یکی از آثار ترجمه شده شادروان محمدرضا رضاخانی در پایان کتاب آمده است.

خرامیده در بسترش دخت تاک
در او، صلصل و سار و کبک دری
به پاکرده آئین رامشگری

در آن مرغزار، مُرغزاری را دید، پر پرواز بسته، در آستان آشیان به
پاسداری جوگان نشسته. دل به صیدشان بست و در کمینگاهی به
نیت تزاید جمعیتشان بنشست، تا با سرانگشت تدبیر، چند نشان به
یک تیر بزند و خنیاگران سرود آزادی را از پای رفتار دربیفکند.

نفس اماره چون شود تیره
بر وجود شریف انسانی
او ز باغ اهل نخواهید چید
میوه‌ای تلخ جز پشیمانی

* * *

قضا را کدیوری صاحب جاه، مترجمی آزاده و جوانمردی آگاه،
چون آن صحنه را دید، رنگ از رخسارش پرید و متبرّم^(۱) به جانب
کمینگاه صیاد دوید، تا ترجمان زبان حال آن پرندگان فارغ‌البال گردد و
با بیانی شیوا و مستند، به کردار سدّی سدید^(۲) در مقابل سیل
ویرانگر امیالی پلید بایستد. شاید با زبان شفاعت، صیاد تیره‌بخت را
از تیره راه شناخت باز دارد و به راه سعادت اخروی ره سپارد.

شد تداعی ز عزم سخته او
شوکت فعل ضامن آهو

۱- ملول و آزرده
۲- استوار و محکم

* * *

لیک، بیان گرمش آذرنگ^(۱) شد و میخ آهنین در سنگ.

روح چنگیز و اشرف افغان

متجلی بشد در آن حیوان

ناگهان آن شرور خاطی پست

تیر کینه رها بکرد از شست

ضامن پاکباز کبک دری

عمر پاکش چنین بشد سپری

شادی باغ، سوگواری شد

خون ناحق به دشت جاری شد

شد مدلل که تخمه ناپاک

نشود پاک در مشیمه^(۲) خاک

تخمه تلخ، بار تلخ دهد

«عاقبت گرگ زاده گرگ شود»^(۳)

خداوند عزّ وجل می فرماید:

مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ

جَمِيعًا^(۴)

۱- اندوه - رنج - آتش

۲- بیچه دان، پرده ای که بر روی جنین است

۳- عاقبت گرگ زاده گرگ شود گرچه با آدمی بزرگ شود (سعدی)

۴- هر کس شخصی را بی آن که کسی را کشته باشد یا در زمین فساد کرده باشد بکشد، چنان است که همه آدمیان را کشته باشد. سوره مبارکه المائده، آیه ۳۲،

سعدی، به نعت علم و ادب دُر بکر سُفت
باشد سزا، به گفته استاد بنگری
«علم، آدمیتست و جوانمردی و ادب
ورنه ددی به صورت انسان مصوری»
«از من بگوی عالم تفسیرگوی را
گر در عمل نکوشی نادان مفسری»
هان، داعی مفسر نادان یقین بدان
راهی به غیر دوزخ از این کرده نسپری